شماره ۳۷
دوره اول
دوشنبه ۱۶ تیر ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

بی‌محتوی ساختن فرمان امام تنها بسود ضد انقلاب داخلی و امپریالیسم آمریکاست

خروش خشماگین و دردمندانهٔ امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در سالروز ولادت حضرت مهدی امام دوازدهم شیعیان در دیدار با خانواده‌های شهیدان انقلاب، بار دیگر موج هیجان و توفان انقلابی را در سراسر سرزمین پهناور و زبند رستهٔ ما که با فریاد لبیک میلیونها زن و مرد، پیر و جوان در راهپیمائی روز جمعه ۱۳ تیرماه به اوج خود رسید برانگیخت.

امام در سخنان خود به صداقت یک انقلابی راستین در اندیشهٔ سرنوشت غمبار میلیونها مردم زحمتکش کشور ما که در زیر بار فقر و گرسنگی و میراث شوم ستمهای خوفناک نظام آمریکائی پیشین همچنان با مشکلات فراوان زندگی دست به گریبانند، بصراحت اعلام داشت: "من از شما عذر میخواهم، من از ملت ایران عذر میخواهم، من از این مادرهائی که بچه های خود شون را از دست دادند معذرت میخواهم... ما نتوانستیم برای شما کاری انجام بدیم. ما ضعیف هستیم".

بدیهی است که پوزش خواهی فروتنانهٔ رهبر انقلاب از خلق مستضعف و ستمدیده تسلیم شدن در برابر کژی‌ها و کاستی‌ها و واگذاشتن امور به دست حوادث نبوده است، بلکه یک ارزیابی جسورانه در پرده برداشتن از مشکلات عظیم راه انقلاب و بسیج مردم برای رویا روئی با انگلها و زالوهای رنگارنگ ترمزکنندهٔ انقلاب و فراخوان برای گذار به گردنهٔ پیچاپیچ بالاتر انقلاب است.

در یک سال و نیمی که از عمر انقلاب میگذرد، لیبرالها، محافظه‌کاران و راستگرایان انحصارطلب هریک به سود و سلیقهٔ طبقاتی خود به انقلاب زیان وارد آوردند. آنان در دوران پس از پیروزی مانع از آن شدند که انقلاب با همان سرعتی که رژیم ننگین پهلوی را برانداخت به سازندگی و ایجاد دگری بنفع توده‌های

بقیه در صفحهٔ ۸



جمهوری خلق کنگو

جمهوری خلق کنگو در آفریقای مرکزی در ساحل خلیج گینه واقع شده است. این کشور ۳۴۲۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و قریب ۱۴ میلیون نفر جمعیت (آمار ۱۹۷۸) دارد. مبانتو - ها، باکونگوها، باتک ها و باکوتا - ها پرشمارترین اقوام ساکن کنگو بشمار میآیند. زبان رسمی کشور فرانسوی است. پایتخت آن برازاویل، با جمعیت ۳۱۰۰۰۰ نفر (آمار ۱۹۷۸) میباشد.

اطلاعات اندکی از تاریخ دورهٔ پیش از مستعمره شدن این کشور در دست است. در پایان سدهٔ پانزدهم، خلق‌هائیکه در اراضی کنگوی امروز ساکن بودند مراحل گوناگون تلاشی نظام پدرشاهی - جماعتی را میگذراندند. از سدهٔ چهاردهم تا سدهٔ شانزدهم، جنوب غربی کشور بخشی از دولت وسیع کنگو بود. تجزیهٔ مستعمراتی کنگو در ربع آخر سدهٔ نوزدهم آغاز شد و در سال

بقیه در صفحه ۸

استعمار نو در استراتژی امپریالیسم معاصر

الف مسعود

فروریختن سیستم استعماری در دومین دوران مهم پس از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم در تکامل اجتماعی جهان است. امپریالیسم تمام تلاشش را برای حفظ ستم استعماری بر مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بکار گرفته، ولی در این کار توفیق نیافته است.

صدها میلیون نفر زنجیرهای استعمار را گسسته و در راه پیشرفت مستقل گام نهاده‌اند. بطوریکه از هنگام جنگ تاکنون بیش از هفتاد ملت آزادی خود را بدست آورده‌اند.

امپریالیسم امروز دیگر نه توان و نه موقعیت آن را دارد که بتواند کنترل تام و تمام سیاسی از دست رفته‌اش را در مستعمرات سابق باز یابد. در حال حاضر مواضع اقتصادی و نظامی وی نیز در این کشورها تا اندازهٔ زیادی تضعیف شده است. امپریالیسم در تحلیل نظرات خود در زمینهٔ رشد اقتصادی و سیاسی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هموار از امکانات کمتری برخوردار میگردد.

بقیه در صفحه ۶

مائوئیسم

یک تئوری کاذب در جنبش کارگری

ن تراندافیلوف
ترجمه: ا. پویا

پیشگفتار

مائوئیسم بمثابهٔ یک آموزش التقاطی، پاره‌ای نظریات تروتسکیستی، آنارشیستی، سوسیالیستی - تخیلی را با مارکسیسم میآمیزد. مائوئیسم از مفاهیم و مقولات مارکسیسم - لنینیسم استفاده میکند و بدانها محتوا و معنی ضد مارکسیستی میبخشد. مائوئیسم که خود را در پوشش جهانبینی انقلابی طبقهٔ کارگر استتار میکند خطر جدی برای زحمتکشان و تمام خلقها بشمار میآید.

در این سلسله گفتارها کوشش شده است مضمون ضد - مارکسیستی مقولات مورد استفادهٔ مائوئیسم و نیز سرشت ضد سوسیالیستی و ضد کمونیستی سیاست داخلی و خارجی رهبری چین مورد بررسی قرار گیرند.

تفسیر ضد مارکسیستی مائوئیسم از تضادهای آشتی پذیر و آشتی ناپذیر

مائوئیسم تا حدود معینی، محتوا و معیار تعریف تضادهای آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) و غیر آنتاگونیستی (آشتی پذیر) را تحریف میکند. مائوتسه دون دربارهٔ تضاد مقولات دیگری فرمول بندی کرد، که با مقولات مارکسیسم - لنینیسم تفاوت دارد، و بر دو نوع متقابل تضاد، یعنی تضادهای "میان ما و دشمنان ما" و تضادهای "درون خلق" دلالت میکند. باید یادآور شویم که معیار متمایز کردن تضادها در این فرمول بندی، صرفاً معیارهای ذهنی است، زیرا وقتی مائو از "ما" صحبت میکند، منظور خود

بقیه در صفحه ۵

ترکیه در آتش بحران سرمایه‌داری میسوزد

انتخابات میان دوره‌ای پارلمان ترکیه تناسب نیروهای سیاسی را تغییر داد. انتخاب پنج عضو جدید مجلس و ۵۰ سناتور در ۱۴ اکتبر (۱۹۷۹) موجب بهم خوردن تعادل قوا در مجلس ملی ترکیه بزیان "حزب جمهوریخواه مردم" گردید. این حزب که حزب حاکم در ترکیه است با گروه "نمایندگان مستقل" در ائتلاف بود. اپوزیسیون دست راستی برهبری حزب عدالت که مهمترین رقیب محسوب میشود، موفق شد هر پنج نامزد خود را بمجلس روانه کند و بدینترتیب صاحب اکثریت در مجلس شود. در مجلس سنا نیز جناح مؤتلف حاکم در اقلیت قرار گرفت.

در چنین موقعیتی بلند اجویت نخست وزیر ترکیه بهمراه کابینه خود که از ژانویه ۱۹۷۸ در رأس آن قرار داشت مجبور به استعفا گردید. اجویت پس از ملاقات با رئیس جمهور ترکیه در ۱۶ اکتبر در

بقیه در صفحهٔ ۸

درشناخت قشرها و طبقات اجتماعی

قشر متوسط و طبقه کارگر

قشرهای متوسط چیست؟

همانطورکه قبلاً یادآوری شد، در کشورهای سرمایه‌داری علاوه بر خرده بورژوازی روستائی، خرده بورژوازی شهرها (پیشه وران، خرده فروشان و کارفرمایان کوچک دیگر) روشنفکران و کارمندان نیز وجود دارند. آنها به اتفاق دهقانان قشرهای متوسط را تشکیل میدهند. این قشرها بین دو قطب جامعهٔ سرمایه‌داری - طبقهٔ کارگر و بورژوازی - موقعیت بینابینی دارند.

معمولاً اصطلاح "طبقات متوسط" برای قشرهای متوسط غیر - مزد بگیر بکار میرود (در بخش چهارم شمارهٔ ۲۷ اتحاد مردم). اما جامعه شناسان باختر تعبیر دیگری از این اصطلاح دارند. آنها ماهیت حرفه‌ای، درآمدها و یک رشته از شاخص‌های دیگر را به عنوان ملاک تعلق به "قشرهای متوسط" ذکر میکنند. چنین نشانه‌هائی برای تعریف این قشرها امکان میدهد که نمایندگان طبقات مختلف منجمله طبقات آشتی ناپذیر در ردیف قشرهای متوسط قرار گیرند. بدیهی است که این جامعه شناسان بکلی روابط افراد را در برابر وسائل تولید و نقش شان را در جامعه از نظر دور میدارند. به اعتبار این روش تعجبی وجود ندارد که زیر عنوان "طبقات متوسط" افراد وابسته به طبقات و گروههای مختلف اجتماعی از پلیس و زندانبانان و مزرعه داران دولتمند تا کارمندان جزء و کارگران متخصص جاداده شوند.

بقیه در صفحه ۲

نامهٔ سرگشادهٔ زنان افغانستان به مارگارت تاچر

در صفحهٔ ۲

MANCHESTER
1824
The University of Manchester

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک, لطفآ به لینک زیر مراجعه فرمایید:

http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing

بر اساس این مقررات, هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.

با فعالیتهای سندیکایی زحمتکشان جهان آشنا شویم



یادآوری

هفته نامهٔ اتحاد مردم در پی انتشار درس درمباحث آرمانی سندیکاهای کارگری به تقاضای برخی خوانندگان در زمینهٔ توضیح بیشتر مفاهیم قشرها و طبقات اجتماعی تصمیم گرفت پیش از ادامهٔ این درسها یک سلسله بحث تکمیلی را تحت عنوان "در شناخت قشرها و طبقات اجتماعی" برای روشن شدن بیشتر این مقوله‌ها دنبال کند.

در شناخت قشرها...

جامعه شناسان بورژوا با عنوان کردن "طبقات متوسط" به شکل فوق به این نتیجه میرسند که رفته رفته دو طبقهٔ اساسی جامعهٔ سرمایه‌داری در "طبقات متوسط" حل میشوند و بدینسان جامعه به سوی "جامعهٔ بی طبقه" سیر خواهد نمود.

تحول کنونی کشورهای سرمایه‌داری روی افسانهٔ طبقات متوسط خط بطلان کشیده است؛ زیرا افزایش شمار برخی قشرهای متوسط در نظام سرمایه‌داری نتوانسته است تقسیم جامعهٔ سرمایه‌داری را به طبقات اصلی — بورژوازی و پرولتاریا — از میان بردارد و تضاد بین کار و سرمایه را در سایه قرار دهد.

طبقه کارگر

طبقهٔ کارگر که اکثریت مطلق زحمتکشان مزد بگیر را تشکیل میدهد، نیروی مولدهٔ عمدهٔ جامعه و موضوع اساسی استثمار سرمایه‌داری است.

علیرغم همهٔ موشکافی‌های دشمنان تئوری مارکسیستی طبقات، پرولتاریا نه تنها نابود نشده و در "طبقات متوسط" موهوم حل نگردیده و "خصلت بورژوائی" پیدا نکرده، بلکه همچون گذشته نیروی اصلی انقلابی دنیای معاصر را تشکیل میدهد.

در سالهای اخیر ترکیب وحدود طبقهٔ کارگر مخصوصا تحت تاثیر انقلاب علمی و فنی و افزایش بسیار قابل ملاحظهٔ تولید گسترش یافته، گروههای جدید زحمتکشان یدی، قلمرو خدمات کارمندان و همچنین مهندسان و تکنسینها را در بر میگیرد. ماهیت طبقاتی پرولتاریا با وجود این دگرگونیها بی تغییر مانده است. انگلس مینویسد: "از پرولتاریا باید طبقهٔ مزدوران جدید را فهمید که به علت محروم بودن از وسایل خاص خود در تولید ناچارند برای زیستن نیروی کارشان را بفروشند" (مارکس و انگلس. آثار جلد ۴ صفحهٔ ۵۴۲).

برخی از ایدئولوگهای چپ جدید و اقتصاددانان بورژوا در تفسیر این تعریف پرولتاریا را با مفهوم بسیار وسیع "زحمتکش جمعی" همانند میدانند و همهٔ کسانی را که مزد دریافت میکنند در گروه "کارگران" قرار میدهند. مارکس مفهوم "زحمتکش جمعی" را فقط برای تعریف کار مولد بکار برده است. کاربرد یک چنین متدولوژی به تحریف تزهای اساسی مارکسیستی درباره مبارزهٔ طبقاتی و نقش پرولتاریا در جنبش انقلابی توده‌ها منجر خواهد شد.

بنابراین هنگامی که از طبقهٔ کارگر معاصر در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری که با پیشرفت سریع علمی و فنی روبرو هستند، سخن به میان میآیند، برای پرهیز از هر نوع اشتباه در تعریف طبقات مراجعه به تحلیل مارکس دربارهٔ ترکیب طبقهٔ کارگر ضروری است. او در این مورد به سه گروه اشاره میکند: پرولتاریای صنعتی که استخوانبندی طبقهٔ کارگر است، پرولتاریای کشاورزی و پرولتاریای امور تجارت و ادارات. این گروههای اساسی پرولتاریا امروز نیز وجود دارند؛ اگرچه تناسب بین آنها تغییر یافته و این تغییر همچنان ادامه دارد.

باید تفاوت موجود بین کار مولد و غیر مولد را که توسط آدام اسمیت کشف شد از یاد نبرد. مارکس در کاپیتال برای این کشف ارزش فراوانی قائل شده است: او مینویسد: "اسمیت کار مولد را کاری تعریف میکند که مستقیما به سرمایه تبدیل میشود، یعنی تعریف او بنابراین مبادله است که در پرتو آن شرایط تولید کار و بطورکلی، ارزش، — پول و کالا ها — برای نخستین بار به سرمایه تبدیل میشود (و کار نیز به معنای علمی کلمه به کار مزدوری مبدل میگردد).

بر این اساس، او آنچه را که کار غیرمولد بود، دقیقا نشان داده است. در اینجا موضوع عبارت از کاری است که به سرمایه تبدیل نمیشود، بلکه مستقیما به درآمد یعنی مزد و سود (و مطمئنا به عناوین مختلف که به حساب سودهای سرمایه‌دار در برابر منفعت و بهرهٔ زمین وجود دارند) تبدیل میشود" (مارکس و انگلس، آثار، جلد ۲۶ صفحهٔ ۱۲۷)

نزد زحمتکش مولد و غیرمولد نیروی کار برای خود او یک کالا است، لکن کالائی از نوع ویژه که ارزش استعمالش به حصر معنا در سرچشمهٔ ارزش بودن ویژگی منحصر به فرد دارد. با وجود این همانطور که مارکس تاکید نمود "کارگر مولد برای کسی که نیروی کارش را میخرد کالا تولید میکند. کارگر غیرمولد فقط ارزش استعمال موهوم یا واقعی تولید میکند، اما ابداً کالا تولید نمیکند". (همانجا صفحهٔ ۱۳۰)

پس از جنگ، دگرگونیهای قابل ملاحظه‌ای در توزیع مزد بگیران بنا بر خصلت کارشان پدید آمده است، در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری مانند گذشته، مهمترین گروه از حیث شمار (۴۰ تا ۵۰ درصد) از کارگران تولید ترکیب یافته که اکثریتشان به کار یدی اشتغال دارند. در عین حال، سهم این گروه و ترکیب عددی مطلق آن کاهش ناچیزی یافته است.

چنانکه، در ایالات متحدهٔ آمریکا، پس از جنگ تعداد "یقه سفیدها": مهندسان، تکنسینها، کارشناسان با معلومات عالی همواره افزایش یافته است. مثلا از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹ سهم "یقه سفیدها" میان مزد بگیران از ۴/ ۴۳٪ به ۳/ ۴۷٪ فزونی یافت، حال آنکه سهم "یقه آبی ها"، یعنی آنهائیکه بطور اساسی در یک کار یدی مشغول کارند از ۶/ ۳۶٪ به ۲/ ۳۶٪ رسیده است.

روی این اصل میبینیم که در شاخه‌های موسوم به شاخه‌های سنتی کاهش شغل در بخشهای اتوماتیزه بسیار پیش رفته که اشتغال در آنها مستلزم معلومات عالی است، افزایش شغل وجود دارد.

چنانکه، در ایالات متحدهٔ آمریکا، از آغاز سالهای ۵۰ تا پایان سالهای ۶۰ تعداد کارگران و کارمندان صنایع الکتریک دو برابر فزونی یافت. این افزایش در صنایع دقیقه قریب ۸۰٪ و برای مجموع ماشین سازی ها و صنایع شیمی بیش از ۶۰٪ بوده است. در صورتیکه ربع و ثلث شغلها بترتیب در صنعت پارچه بافی، کار چوب و صنایع استخراج از بین رفته است.

این تغییرات سبب شده است که تجدید نظرطلبان در مارکسیسم، بخصوص چپ های نواز "تغییر" طبقات" تجدید نظر" در دریافت های مارکسیستی درباره روابط کار و سرمایه و نیز از تئوری "غیرپرولتریزه شدن" سخن به میان آورند.

آیا این داوری درست است؟ آیا خصلت استثمارگرانهٔ سرمایه داری برحسب نیروی کار مورد استثمار — کارگر متخصص یا نامتخصص — تغییر میکند؟

در این مورد باز به مارکس رجوع میکنیم: "برای تمام آنچه که به افزایش ارزش مربوط است، اهمیت چندانی ندارد که بدانیم آیا کاری که در اختیار سرمایه قرار دارد آیا کار ساده، کار متوسط اجتماعی است یا کار بسیار بغرنج و مخصوص. کار بسیار پیشرفته و بغرنج در مقایسه با کار متوسط اجتماعی، نیروی کاری است که تربیت آن مستلزم هزینه‌های بسیار قابل ملاحظه است. و تولید آن زمان بیشتری را ایجاب میکند و به این دلیل ارزش آن زیادتر از نیروی کار ساده است. ارزش این نیرو بدان علت زیادتر است که بوسیلهٔ کار برتری عرضه میشود و در همان زمان ارزش زیادتری تولید میکند". (مارکس و انگلس، آثار، جلد ۲۳ صفحهٔ ۲۱۲ — ۲۱۱).

امروزه در بازار کار برای نیروی کار متخصص همواره ارزش بیشتری قائل میشوند. و آنگهی، همانطور که مؤلفین یک بررسی تحت عنوان: ایالات متحدهٔ آمریکا: مسائل سیاست داخلی یادآور شده‌اند: "در حقیقت انقلاب علمی و فنی جدید مضمون تخصص را تغییر میدهد و منجر به پیدایش تخصصی از نوع جدید میشود که عنصر مشترک آن تربیت عمومی بسیار وسیع و تربیت ویژهٔ حرفه‌ای است."

بدیهی است که این امر به ارزش بسیار زیاد نیروی کار و افزایش هزینه‌های باز تولید آن مربوط میشود. البته سرمایه‌دار با افزایش بهره‌وری کار و بنابراین، با اضافه ارزشی که بدست میآورد، هزینه‌هائی را که برای نیروی کار صرف نموده — و بیشتر از آن را — دوباره تصاحب میکند. دولت اغلب ارزش استعمال نیروی کار متخصصینی را که دارای آموزش عالی هستند، کاهش میدهد. در تعداد معینی از کشورهای بسیار پیشرفته مانند ایالات متحدهٔ آمریکا، فرانسه و ژاپن با پدیدهٔ جدیدی روبرو هستیم و آن تنظیم انحصارگرانهٔ دولت در زمینهٔ اشتغال است. اقداماتی که در زمینهٔ این تنظیم صورت میگیرد، معطوف به تربیت کادرهای متخصص برای مشاغل دولتی و تشویق کارگران برای مهاجرت به مناطقی است که به نیروی کار نیاز دارند. در عین حال، دولت سطح "لازم" بیکاری یعنی ابعاد این "گروه ذخیرهٔ" نیروی کار را که از هیچ تقاضائی در سرمایه‌داری برخوردار نیست، معین میسازد.

این "گروه ذخیره" بخش — ناچیزی — از کارگران متخصص "سنتی" را گرد میآورد. تودهٔ عمدهٔ زحمتکشان که در نتیجهٔ تعرض ماشینها "آزاد شده‌اند" به "قلمرو غیرمولد" منتقل میشوند. در ایالات متحدهٔ آمریکا اینان تقریبا ۵۵٪ همهٔ کارکنان را تشکیل میدهند که در پایان دههٔ ۴۰ میزان آن ۴۰٪ بود. طبق ارزیابی‌های برخی از اقتصاددانان آمریکائی این درصد رو به افزایش است و پا به پای زمان قلمرو خدمات، مالی، بازرگانی و دستگاه دولت بیش از $\frac{3}{5}$ مزد بگیران را بکار خواهد گمارد.

نامهٔ سرگشادهٔ زنان افغانستان به مارگارت تاچر

خانم تاچر! به نام زنان افغانستان به شما مراجعه میکنیم. اظهارات اخیر شما دربارهٔ وطن ما، احساسات وطنپرستانه و مذهبی و شأن و شرافت ملی ما را عمیقا جریحه‌دار ساخته است. این اظهارات را شخصیتی کرده است که باید بخصوص در مورد سخنان خود احساس مسئولیت کند و سخنان و اقداماتش با جار و جنجال‌های دشمنان سرسخت ملت افغانستان در هم آمیخته است.

سیل‌هائی از تهمت و افترا به کشور ما سرازیر شده است. ولی، زندگانی به ما آموخت که دروغ را از حقیقت بشناسیم و حقیقت همراه اکثریت مردم افغانستان است. مردم افغانستان با دل و گشوده انقلاب ماه ثور را پذیرفته‌اند و از آن پشتیبانی میکنند. این انقلاب که از لحاظ خصلت خود ملی است، به آداب و رسوم و شعائر مذهبی اسلامی متکی است. ما طی مدت کوتاهی احساس کردیم که دولت برای بهروزی مادی و معنوی خانوادهٔ افغانی دلسوزی میکند و یقین حاصل کردیم که حکومت مردمی میکوشد برای مادران و کودکان دفاعی مطمئن تامین نماید. برای نخستین بار، در برابر زنان افغانی راه از ظلمت و جهل قرون وسطائی بسوی روشنائی، آزادی و شکوفائی گشوده شده است.

خانم تاچر! شما از ما، از عادات و رسوم و نهادها و شیوهٔ زندگی ما بسیار دور هستید.

ما این چیزها را به شما تحمیل نمیکنیم؛ ولی چرا شما تلاش میکنید منظرهٔ آنچه را که ما باید بکنیم به ما تلقین کنید؟ چرا شما میخواهید زنان افغانستان را از بدوی‌ترین حقوق محروم کنید؟ و اما دشمنان انقلاب افغانستان هم بخصوص برای همین منظور تلاش میکنند. ما باور نمیکنیم که از دهان شما تمایلات زنان انگلستان شنیده میشود. کدام زن و مادری است که از شنیدن قساوتها و فجایع راهزنان و خرابکاران به لرزه نیفتد. آنها دانش‌آموزان معصوم را با گاز عصبی فلج‌کننده مسموم میکنند، به چشمانشان میل میکشند و دستهایشان را قطع میکنند. سر آموزگاران را میبرند تا اینکه مردم را در ترس و وحشت ابدی نگاه بدارند. چرا شما دربارهٔ این فجایع سکوت میکنید؟ شاید شما وقتی به یاد کودکان آلستر می‌افتید که گلوله‌های انگلیسی بدنشان را شبکه کرده و از انفجار نارنجکهای انگلیسی کشته شدند، از عذاب وجدانی رنج میبرید!

خانم نخست وزیر! شما بخوبی میدانید که در کشور ما هم، با مواد انفجاری ساخت انگلیس پل‌ها را و خطوط انتقال نیروی برق را منفجر میکنند، شبکه‌های آبیاری و تأسیسات را ویران میکنند تا اینکه ما را از آب و نان و روشنائی محروم کنند. با تفنگهای ساخت انگلیس پسران و شوهران و برادران ما را می‌کشند. شما وقتی به کشور ما و به دوستان ما تهمت و افترا می زنید به خودتان زحمت جستجوی سند و مدرک نمیدهید. ولی ما حاضریم به هر کمیسیون بی غرض بین‌المللی مواد انفجاری و تسلیحات انگلیسی را که با کمک آنها فجیع‌ترین جنایات را روی زمین مرتکب میشوند نشان بدهیم. شما نقش وکیل مدافع دشمنان جانی ما را به عهده گرفتید. این دشمنان ما میکوشند مردم افغانستان را به دوران بی حقوقی و فقر و جهل برگردانند.

خانم مارگارت تاچر! ما تاریخ را بیاد داریم. پدران و نیاکان ما مردانه و با شهامت در راه آزادی و استقلال خود با استعمارگران انگلیسی پیکار کردند و فاتح شدند. ارادهٔ ملت افغانستان چنین بود. امروز شوهران، پسران و برادران ما اسلحه به دست گرفته‌اند و از سرزمین زادبومی خود در برابر مزدوران نیروهای ارتجاع و امپریالیسم و شوونیست های چین دفاع میکنند و فاتح خواهند شد؛ زیرا ارادهٔ ملت چنین است.

تصحیح

صفحهٔ ۳: "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بجای سطر اول این جمله جانشین شود: "یک انقلاب تنها در مقیاسی که واقف به دفاع از خود است ارزش دارد".



هوشنگ پورکریم

تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران

از آغاز تا کنون (۹)

ادامهٔ قسمت چهارم:

جامعهٔ روستائی از عهد دولت های ماد و پارس تا انقراض ساسانیان

اگر اطلاعات راجع به شئون اجتماعی در ایران عهد دولت اشکانی و از جمله اطلاعات دربارهٔ جامعهٔ روستائی آن عهد چنان که باید کافی نیست، ولی برخلاف دربارهٔ ایران عهد دولت ساسانی اطلاعاتی بالنسبه غنی در دست است. ساسانیان که در واقع آخرین دولت باستانی ایران را به وجود آوردند، پس از اشکانیان از اوایل قرن سوم میلادی بیش از چهارصد سال در عهدی بر ایران فرمانروائی کردند که بسیاری از مختصات آن عهد در حیات اجتماعی بعدی ایران نیز تا مدت ها دوام یافت: در واپسین سالهای حکومت اشکانیان، ایران فقط به ظاهر کشوری یکپارچه بود. در حالی که به واقع از ایالاتی ترکیب می یافت که در رأس هر یك شاهکی برخاسته از خانواده های اعیان و اشراف مقتدر محلی با تمایل شدید به استقلال از قدرت مرکزی و تجزیه‌طلبی قرار داشت. پادشاهان ساسانی بار دیگر این تمایلات را مهار کردند و سلطهٔ قدرت مرکزی را چنان که در عهد هخامنشیان معمول بود تجدید نمودند.

در عهد دولت ساسانی، با وجود یکه فعالیت در رشته های صنایع دستی، معادن، تجارت داخلی و خارجی افزایش چشم‌گیری داشت و اجتماعات شهری به تدریج بسط می یافت، ولی اقتصاد کشور همچنان به طور عمده بر تولید زراعی و دامپروری متکی بود. در این حال بخش اعظم مردم کشور در جامعهٔ روستائی بسر می بردند و دو طبقهٔ اجتماعی بارز در آن جامعه، «واستریوشان» و «دهگانان»، از هم کاملاً متمایز و در مقابل هم بودند. در آن عهد اصطلاح «دهگانان» به ملاکان ارضی و «واستریوشان» به زحمتکشان جامعهٔ روستائی اطلاق می شد که به موقع از آنان با بسط کافی صحبت خواهد شد. فعلاً به اختصار خاطر نشان می شود که سنگینی بار تولید اجتماعی عمدتاً بر دوش «واستریوشان» بود که مجبور بودند در اراضی و مراتع ملاکان بزرگ و اشراف به برزگری و شبانی امرار معاش کنند و به آنان و دولتِ حامی آنان بهرهٔ مالکانه و مالیات بدهند. در این زمان، اراضی تعداد دیگری از روستاهای دوردست که هنوز در شرایط «نظام دودمانی» بسر می بردند به تصرف ملاکان بزرگ و اشراف درآمد و اهالی آن روستاها هم به تودهٔ عظیم زحمتکشانی پیوستند که با کار و محنت بار خود آسایش خاندان های اشرافی و تجمل پرستی دربار و هزینه های سنگین انواع لشکرکشی ها و جنگ های ساسانیان را تأمین می کردند.

در عهد دولت ساسانی تحول آرایش طبقاتی جامعه وضعیت بارزی یافت. اشراف و اعیان و نامداران و منسوبان به خاندان سلطنتی در مناطق گوناگون کشور املاك و اراضی وسیع زراعی، باغ و نخلستان، خدم و حشم، بنده و رعیت داشتند. در عین حال مقامات مهم دولتی و ادارهٔ امور کشوری و لشکری غالباً به عهدهٔ آنان بود. مثلاً، بنا به روایت «سیاست نامه»، املاك و اموال یکی از «سپهسالاران» ثروتمند آن زمان را که حاکم آذربایجان بود، در مجلسی ضمن پرسش و پاسخ بین «خسرو نوشیروان» و بزرگان و موبدان، چنین تخمین زده اند:

«چون بزرگان و موبدان به بارگاه حاضر شدند نوشیروان بیرون آمد و بار داد...
وگفت: "سخنی از شما بپرسم. چنانکه دانید از روی قیاس تخمیناً براستی بگویید." گفتند «فرمان برداریم.»
گفت: «این فلان را که امیر آذربایگان است چه مایه دستگاه باشد از زر نقد؟» گفتند «مگر دویست هزار دینار دارد که او را بدان حاجت نیست بیکار نهاده.» گفت «مجلس و متاع تا چه حد باشد؟» گفتند «پانصد هزار دینار سیمینه و زرینه دارد.»
گفت «از جواهر؟» گفتند «ششصد هزار دینار دارد.» گفت «فرش و تجمل؟» گفتند «سیصد هزار دینار دارد.» گفت «ملك و مستغل و ضیاع و عقار؟» گفتند «در خراسان و عراق و فارس و آذربایگان هیچ ناحیتی و شهری نیست که او را آنجا ده پاره و هفت هشت پاره دیه ملك و سرای و کاروانسرای و گرمابه و آسیا و مستغل ندارد.» گفت «اسپ و استر؟» گفتند «سی هزار دارد.»
گفت «گوسفند؟» گفتند «مگر دویست هزار دارد.» گفت «شتر؟» گفتند «بیست هزار دارد.» گفت «بندهٔ درم خریده؟» گفتند «هزار و هفتصد غلام دارد از ترکی و رومی و حبشی و چهارصد کنیزك ماه رو»...» (۱).

ملاکان بزرگ ارضی که تکیه‌گاه اجتماعی پادشاهان ساسانی بودند، خرده مالکان را با شروط مقید کننده ای تحت حمایت خود درمی آوردند. آنان روستائیان زحمتکشی را که در رشته های گوناگون کشاورزی کار می کردند برای آباد کردن اراضی جنگلی و بایر، سد سازی، حفر نهر و قنات، لاروبی قنات ها، احداث جاده، قلعه، خانه و کاخ و انبار به بیگاری می کشاندند و یا به صورت سرباز پیاده در جنگ ها شرکت می دادند. ولی هستهٔ مرکزی ارتش و سواره نظام آن عموماً از زمین داران متوسط تشکیل می شد که «آزادگان» نام داشتند و در زمرهٔ لایهٔ پائینی هیأت حاکمهٔ جامعه جا می گرفتند.

در نظام ملك داری و تولید کشاورزی عهد ساسانیان، روابط بین ملاکان و زحمتکشان روستائی تدریجاً به سمت معینی حرکت کرد که آن روابط بعدها اصطلاحاً «ارباب ـ رعیتی» نامیده شد که از لحاظ مضمون و در ماهیت به «روابط فئودالی» قرون وسطی در کشورهای اروپائی شباهت داشت. اندکی بعد، وقتی که از «واستریوشان» و «دهگانان» صحبت می ـ شود، این روابط هم توضیح داده خواهد شد. در اینجا مختصراً یادآوری می شود که در «ارباب ـ رعیتی» اشراف و مالکان بزرگ ارضی و زمینداران متوسط یا به طور کلی «ارباب» از تولید کنندگان زحمتکش یا به طور کلی «رعیت» بهرهٔ مالکانه را غالباً به صورت نسبت معینی از محصول و ندرتاً به صورت مقطوع وصول می کردند. ولی در هر دو صورت انواع دیگری از بهره گیری نظیر آنچه که تا همین چند سال پیش هم اشاعه داشت و آنها را «سورسات»، «سفره بها»، «سلامانه» وغیره می نامیدند معمول بود. در عین حال، از رعیت «بیگاری» هم می گرفتند.

در زمرهٔ ملاکان بزرگ عهد ساسانی، لایهٔ فوقانی روحانیون زرتشتی نیز که «اثوران» نامیده می شدند از جامعهٔ روستائی بهره‌کشی میکردند و در همین حال به سهم خود در امور دولتی دخالت داشتند. «موبد موبدان»، یعنی عالی ترین مقام روحانی، که در ادارهٔ مملکت مورد مشورت پادشاه قرار می گرفت، سعی داشت حتی المقدور نقش موثرتری در قدرت حاکمه داشته باشد.

محیط روستائی عهد ساسانیان که در آن انواع محصولات زراعی و دامی تولید می شد، به تعدادی صنایع دستی نظیر ریسندگی، بافندگی، سفالگری وغیره نیز مجهز بود. حتی صنعت ابریشم‌بافی هم که برای آن زمان جدید بود، پس از پی بردن به رموز تولید ابریشم، در تعدادی از روستاها معمول شد. هرچند که صنایع دستی در شهرهای عهد ساسانی نیز بصورت «تولید پیشه وری» یا «تولید کالائی ساده» وجود داشت و به همین لحاظ «دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار»، یعنی تقسیم کار بین صنایع دستی و فعالیت های کشاورزی، در ایران آن عهد تشدید می شد. ولی صنایع دستی موجود در روستاها، هم به صورت «تولید خود مصرفی»، و هم به صورت «تولید کالائی ساده» بود. در صورت اول، چنین فعالیتی جنبهٔ فرعی داشت و افراد خانوادهٔ روستائی فقط در فصول توقف یا تعدیل فعالیت های زراعی و دامپروری به آن می پرداختند. در صورت دوم، فعالیت در رشته های صنایع دستی به منزله فعالیت اصلی خانواده روستائی بود و پیشه ور روستا به قصد تأمین یك قسمت عمدهٔ معاش خانواده اش و یا حتی همهٔ آن به چنین فعالیتی مشغول میشد.

غیر از این قبیل صنعتگران، روستاها و خصوصاً روستاهای بزرگ، آهنگر، نجار، آسیابان، و ندرتاً روغن گیر هم داشتند. روستاهای بزرگ ممکن بود معبد مخصوصی هم داشته باشند. این قبیل روستاها غالباً بازارچه ای هم داشتند که غیر از اهالی همان روستا، زارعان مزرعه ها و روستاهای کوچك اطراف هم به آن مراجعه میکردند. ولی حتی در این روستاها هم از مکتبخانه و سوادآموزی خبری نبود. زیرا سوادآموزی فقط به فرزندان اشراف، موبدان، دبیران و دیوانسالاران اختصاص داشت. عامهٔ مردم نه فقط از امکان آموزش محروم بودند بلکه اقدام به این امر گناهی به منزلهٔ تعرض به حقوق و موقعیت اجتماعی هیأت حاکمه و تخطی از مقدسات تلقی میشد.

اعضای هیأت حاکمه در عهد ساسانیان، یعنی زمینداران بزرگ، خاندان های اشرافی و منسوب به دربار سلطنتی، صاحب‌منصبان لشکری و کشوری، روحانیون بزرگ، اعیان و رؤسای قبایل به اقتضای مقام خود منزلت و حقوق اجتماعی معینی داشتند. از جمله آن که حق سوادآموزی مختص آنان بود. در آن عهد، بین گروههای شغلی و لایه های اجتماعی مرزبندی مشخص و غیرقابل نفوذ و تغییر قائل بودند. هرکس در هر زمره‌ای که بود با رفتار و آداب و پوشاك مخصوص به همان زمره از دیگران تمیز داده می شد. در این حالت، ارتقای افراد از گروههای شغلی و لایه های پائین اجتماعی به گروه و لایه‌ای بالاتر از لحاظ قانونی مشکل و در مواردی تا آخر عمر هم ممنوع بود. چنین ممنوعیتی به فرزندان افراد نیز تعمیم داده میشد. به همین لحاظ، فرزندان رعایا که انتظار میرفت همواره رعیت باقی بمانند حق سوادآموزی نداشتند تا چه رسد که امکان عملی آن را پیدا کنند. بنا به توضیحات «نامهٔ تَنْسَرْ به گُشْنَسْپ» که در همان عهد ساسانی تحریر و بعداً به عربی و در اوایل قرن هفتم هجری به فارسی ترجمه شده، تقسیماتی که برای لایه های اجتماعی قائل بودند به شرح زیراست:

«... مردم در دین چهار اعضااند، و در بسیاری جای در کتب دین، بی جدال و تأویل، وخلاف واقاویل، مکتوب و مبین است، که آن را اعضاء اربعه می‌گویند، وسرآن اعضاء پادشاهست، عضو اول اصحاب دین، واین عضو دیگربار براصناف است: حکام وعباد وزهاد وسدنه ومعلمان. عضو دوم مقاتل، یعنی مردان کارزار، و ایشان بر دو قسمند: سواره و پیاده، بعد از آن به مراتب واعمال متفاوت. عضو سوم کُتّاب وایشان نیز بر طبقات و انواع: کُتّاب رسایل، کُتّاب محاسبات، کُتّاب اقضیه و سجلات وشروط، وکُتّاب سیر، و اطبا وشعرا ومنجمان داخل طبقات ایشان. وعضو چهارم را مهنه خوانند، وایشان برزیگران وراعیان وتجار و سایر محترفه اند. وآدمی زاده براین چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام. البته یکی با یکی نقل نکنند، الا آنکه در جبلت یکی از ما اهلیتی شایع یابند آنرا برشهنشاه عرض کنند، بعد تجربت موبدان و هرابده وطول مشاهدات تا اگر مستحق دانند، بغیر طایفه الحاق فرمایند...» (۲)

بی شك زندگی مردم روستاها در عهد ساسانیان به علت انواع محرومیت ها و با وجود بهرهٔ مالکانه و مالیات ارضی و نیز مالیات سرانه که هر مرد وزنی از بیست سالگی به بالا می پرداخت و با وجود انواع بیگاری و مظالم و مضایق دیگر، سخت و ناگوار بود. بار سنگین هزینه های گزاف دستگاههای دولتی، تشریفات دربار سلطنتی، تجمل پرستی و عشرت طلبی اعضای هیأت حاکمه، عموماً بر زندگی مردم زحمتکش روستا تحمیل می شد که از حاصل کارشان جز درد و فقر و حرمان نصیبی نمیبردند. در مواقعی که محصولات از آفات خسارت می دید، یا بر اثر سرما و خشکسالی و قحط و غلاء راه می افتاد، و یا امراض همه گیری نظیر وبا و طاعون شایع می‌شد بر سختی معمولهٔ زندگی در محیط روستا باز هم می افزود. وخامت وضع در شرایط جنگ نیز تشدید می شد که در آن عهد مخصوصاً بین ایران و «رم» به دفعات اتفاق افتاد. در سال های جنگ مالیات ها سنگین تر می شد و مظالم عمال دولت افزایش می یافت. روایات مکتوب تاریخی هم جسته و گریخته از مصائب زندگی روستائیان و انواع مظالمی که از جانب اشراف و زمین داران بزرگ و مقامات دولتی اعمال می شد نشانه هائی به دست می دهند که این استنباط را تقویت می کند.

ادامه دارد

یادداشت ها

۱ـ خواجه نظام الملك: «سیرالملوك» (سیاست نامه)، باهتمام هیوبرت دارك، از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب، چاپ سوم تهران، ۱۳۵۵، صفحات ۵۰ و ۵۱

۲ـ «نامهٔ تَنْسَرْ به گُشْنَسْپ»، به تصحیح مجتبی مینوی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۴، صفحه ۵۷

عذرا خانم



محمد رضا رحیمی

عذرا خانم روی داربست قالی، کنار اشرف نشست و مشغول بافتن قالی شد. از صبح زود که از خواب بیدار شده بود سرپا بود.

*****

هوا تاریک و روشن بود که از خواب بیدار شد. یک کبریت به سماور زد ورفت نانوائی. وقتی برگشت مش‌رضا ــ شوهرش ــ ازخواب بیدار شده بود. سفره را ولو کرد. عذرا خانم، نان تازه را گذاشت توسفره. پنیر راکنار سفره. وچای ریخت. بوی خوش‌نان، قلقل سماور، مش‌رضا را به اشتها آورده بود. لقمه‌های بزرگ گرفت و تند بلعید. ناشتائی را که خورد. بسم‌اله گفت. وراهی شد. هوا آفتابی بود. "انشاءالله‌امروز دیگه کارگیر میاد" تو درگاه در خانه بلند گفت و رفت. عذراخانم‌می‌دانست که مش‌رضا می رود جلوی میدان نو می ایستد. همهٔ کارگرها آنجا می‌ایستادند. می ایستادند تا صاحب کاری، بنائی پیدا شود و یکی‌را، یا چند تا را صدا بزند. بنائی تو زمستان رونقی نداشت. این را عذرا خانم می دانست و همانطور که کنار سماورنشسته بود، فکر می‌کرد. تا اشرف از خواب بیدارشود و چایش‌را بخورد و پشت قالی بنشیند. تا جواد بلند شود و چای نخورده راهی کوچه شود و اذیت و آزار را شروع‌کند. تا مرتضی بلند شود و کیف و کتابش‌را زیر بغل بزند و برود مدرسه. عذراخانم ظرفهای شب مانده را شست. مرتضی که راهی مدرسه شد. جواد که توی کوچه رفت. اشرف که پشت قالی نشست. عذرا خانم "نقشه" را کشید جلو. چند ریشه زد. وبه اشرف گفت: "این چاله‌ها راپرکن" و رفت سراغ رختهای چرك بچه‌ها خودش‌و مش‌رضا. همه رختها را جمع کرد، آورد تو حیاط. طشت بزرگ رختشوئی را کنار ایوان آورد. گذاشت کناررختها. آب داغ‌سماور را خالی کرد تو طشت. یك سطل آب سرد هم خالی کرد رویش‌وپودر ریخت و مشغول شد.

همانطورکه رختها راچنگ میزد. زیرورو میکرد. به فردا فکرمیکرد. به فردا که عروسی دختربرادرش‌بود. انسی. وفکرمیکرد که چقدر لباسهایش‌کهنه شده‌است. لباس‌نوبرای فردا ندارد. اشرف هم‌نداشت. مش‌رضا هم که این چند روز، مرتب کار نکرده بود. تو این فکرها بود که صدای جواد از ته کوچه بلند شد. از جا جست. دستهایش‌را آب کشید. چادرش‌را بسر انداخت. و تو کوچه رفت جواد و پسرهمسایه‌شان بهم پریده بودند و بهم مشت میزدند. جدایشان کرد. وجواد را کشاند تو خانه "خاك بر سرت" و زد پشت کله‌اش بردش‌تو‌اتاق. "بشین کره خر! " "دیگه نری توکوچه" وباز زد وجواد رانشاند تواتاق‌وآمد سراغ رختها.

عذراخانم‌طناب رختها رابه اینطرف وآنطرف حیاط به دو میخ وصل‌کرد ورختها را روی‌آن پهن‌کرد، که صدای اشرف رااز‌تواتاق شنید:

ــ ننه، برای عروسی، چی بپوشم؟

عذراخانم‌جواب نداد.

ــ هان!؟ چی بپوشم ننه؟

دوباره پرسید:

ــ اون پیرهن ابیه را...

عذراخانم‌این‌راگفت هرچند میدانست. که آن پیراهن کهنه شده‌است.

ــ آخه ننه، اون که...

ــ خیلی خوب. چکارکنم. لابد کهنه‌س پاره‌س... حالا نمیشه لباس‌نو نپوشید.

اشرف توهم‌رفت. ریشه‌زد وحرفی‌نزد.

جواد خودش‌رااز‌اطاق کشید بیرون‌و آهسته آهسته آمد پشت سرمادرش‌ویکمرتبه ازجاجست وسمت درفرارکرد.

ــ جواد... جواد...

جواد ایستاد وجواب نداد.

ــ به خدا اگه دیگه دعوا کنی تیکه کوچیکه بدنت‌گوشته، فهمیدی؟

جواد سرتکان‌داد ورفت بیرون.

ــ میگم ننه، شب داداش‌محمد میاد اینجا؟ اشرف پرسید. بله شب برادربزرگش‌وزنش‌میآمدند خانه‌شان مهمانی.

ــ آره.

ــ میشه به داداش‌محمد بگم که...

عذراخانم‌ازجادررفت.

ــ نخیر نمیشه.

خوب نیست یك شب که پسرشان می آید خانه شان مهمانی، آنهم با زنش، از او گدائی کرد. نه. صلاح نیست. تازه این ها اول زندگیشان است. هزار جور خرج دارند.

ــ یه موقع حرفی نزنی.

عذراخانم‌برای‌اینکه خاطرجمع شود گفت:

ــ یادت باشه امروز حیاط را تمیز جارو کنی!

اشرف حرفی‌نزد. عذراخانم‌فکر کرد که محمد دست خالی خانه‌آنها نمی آید. همیشه یك چیزی برای اشرف آورده است. یا برای جواد. یا برای مرتضی. یا برای خودش. اگر یك جفت کفش‌برای جواد بیاورد خیلی خوب میشود بچه، چند وقت است کفشهایش‌پاره است. رختها که ولو شد، عذراخانم نگاهی به سراپای لباسهاکرد. نه هیچکدام برای‌عروسی مناسب نبود. یا یك جایش وصله شده بود، یا به قدری کهنه بود که رنگ و رویش‌رفته بود. لباس خودش. آن پیراهن گلدار قرمز را، چند بار پوشیده بود؟ خدا می دانست. عقد غریبه. عروسی آشنا. عقد پسرش. عروسی پسرش. یادش‌آمد که روز عروسی پسرش بود. بله، عروسش‌رو کرده بود و از او پرسیده بود:

ــ عذرا خانم جون، مث اینکه از این پیراهنه خیلی خوشت میاد.

عذرا خانم گفته بود: ــ چطور؟

عروسش گفته بود: ــ آخه همیشه می‌پوشید.

عذراخانم‌پوزخندی‌زد... آره. ازرنگش خیلی‌خوشم‌میاد.

اخر از کجا بیاورد هر روز، هر روزیك پیراهن بخرد. قالی که هنوز تمام نشده. پولش‌را گرفته و خرج هم کرده. مش‌رضا هم که به‌اندازه خورد و خوراکشان بیشتر درنمی‌آورد. آنهم‌که همیشگی‌نیست

ــ ننه، برای شب چی درست میکنی؟

عذراخانم‌چادرش‌رااز‌دورکمرباز کرد وانداخت روسرش.

ــ حالا برای ظهر یه چیزی درست کنیم، تا شب خدا بزرگه.

"چه‌درست کنه" بهمراه افتاد به سمت درخانه. "من الان میام" تو کوچه که رسید: "حاضری از همه بهتر است". به فکرش‌رسیده بود. زیر گذر هم که می رسید باید سرش‌را زیر بیاندازد. دکان حاج حسن سر راهش‌بود. صاحب خانه شان. دو ماه بود که کرایه شان عقب افتاده بود. همین دیروز بود که‌حاج حسن، شاگردش‌را فرستاد درخانه "چشم! به حاج اقا بفرمائید چشم همین روزها..." از جلو دکانش‌تندگذشت دکان قصابی چی؟ پنجاه تومن‌میخواست

ــ مش‌غلام. سلام علیکم. پنج سیر ماست می خواستیم.

مش‌غلام بقال سر گذر بود. مرد آبرو داری بود. چند تومنی طلبکار بود. اما هیچوقت حرفی نمی‌زد. عذرا خانم می‌گفت: "بنویس‌پا حسابمان. و مش‌غلام می نوشت و حرفی نمی زد. مش رضا می آمد و می گفت: "بنویس‌پاحسابمان. و مش‌غلام حرفی نمی زد. و می نوشت. اما نگاهش‌چی؟ آدم خجالت می کشید. هر روز باید تو چشمهای مش‌غلام نگاه کنی وعرق بریزی!

عذراخانم‌به نانوائی‌هم‌سرزد. به دکان حاج رضاهم سرك کشید و خریدش‌را کرد. تو کوچه که‌رسید، یادش‌آمدکه برای شب هیچ نخریده است. "باشه، بعدازظهر، دیر نمیشه، یه چیزی می‌خریم..." وآمد خانه. "برای مهمون که‌نمیشه حاضری اورد. باید یه چیزی بپزم. کناراتاق اشرف رفت سر صندوق رختهاآن پیرهن ابی که همیشه توعقد ها، عروسی ها می‌پوشید درآورد و پوشید و داشت تو آینه خودش‌را نگاه می کرد که عذرا خانم آمد.

ــ ننه، رنگ و روش‌رفته!

عذرا خانم می دانست که رنگ و روی پیراهن رفته است.

ــ سفره کجاس؟

اشرف بادست اشاره کرد به گوشهٔ اتاق.

ــ میگم ننه، یك پارچه نو بگیرم...

عذراخانم‌سربلند کرد ونگاه‌تندی‌به اشرف انداخت. که‌اشرف سرش‌رازیرانداخته‌بود و مشغول‌درآوردن لباسش‌شده بود.

ــ پس‌من نمیام عروسی!

اشرف این راگفت ورفت پشت قالی.

ــ نیا. کی بهت گفته بیای؟

عذراخانم‌آمد سرصندوق. به لباسها خیره‌شد. نه. خودش‌هم‌لباسی‌که مناسب باشد نداشت. "خوبه نریم عروسی" ازخاطرش‌ گذشت. "مگه میشه نرفت آدم‌عروسی‌دختر برادرش‌نره؟ خدانکرده‌من عمه شم"بیاد مش‌رضا افتاد. اگر امروز سر کار رفته باشد. شب که آمد پول ازش‌می گیرد. و یك پارچه قشنگ برای اشرف می خرد. صبح زود باید برود بازار. خودش‌همان پیراهن گلدار قرمز را می پوشید. "مگه عیبی داره؟" همینکه اشرف نو می پوشید، انگاراو پوشیده است. پارچه را که خرید باید ببرد خانه شمسی خانم. سفارش کند که تا عصری آماده کند. "یعنی حاضر میشه؟"

*****

عذرا خانم... کنار دخترش‌نشست. و مشغول قالی بافتن شد. از صبح زود که از خواب بیدار شده بود، سرپا بود. اشرف تند تند ریشه می زد وعذرا خانم هم شروع‌کرد. دستها بالا میرفت. نه زیاد. و خامه از بین نخ ها رد می شد و فرود می آمد. چاقو می خورد، بسرعت برق. و می شد ریشه. چاله هاکه پر می‌کردند، چاله هاکه‌پر می شدند، یك رج بافته‌شده‌بود. رج‌ها رویهم می آمدند و می شدند قالی.

رقص‌دست ها با آهنگ موزون لبان عذرا خانم هماهنگ شده بود:

"قالی بافم، قالی باف
شب بی لحافم قالی باف..."

*****

مش‌رضا گفت: ــ لامصب ما شانس نداریم.

اشرف غمگین بود. نگاه‌می‌کرد و حرفی نمی زد. جواد گوشه اتاق نشسته و تو هم رفته بود. مرتضی دم در ایستاده‌بود عذراخانم متکا را گذاشت پشت مش‌رضا.

ــ تکیه بده.

مش‌رضا گفت: ــ آخ!

و پایش‌را که تا بالا باند پیچی شده بود با دست‌گرفت و بالا کشید و تکیه داد.

عذرا خانم گفت: ــ آخه نگفتی چطور شد.

ــ هیچی. تا رفتم رو داربست، نمی‌دونم چطور شد چشمهام سیاهی رفت. پام لیز خورد. افتادم.

عذرا خانم گفت: ــ خدا مرگم بده!

عذرا خانم گفت : ــ باشه میرم میگیرم ·
مش‌رضا دستی به پیشانیش کشید · آب دهانش را قورت داد و گفت :
ــ وقتی پام را جا می انداخت عجب درد میومد !
ــ معلومه ··· !
ــ تازه این حاج جواد خیلی وارده ·
عذرا خانم گفت : ــ سرتو بذار رو ــ بالش، دراز بکش ·
اشرف از جا بلند شد · یك پتو آورد ·
ــ خدا پدر اوس‌علی بنا را بیامرزه ·
مش‌رضا گفت ·
ــ اون بردت پیش حاج جواد ؟
ــ آره · خدا پدرش را بیامرزه · خیلی کمك کرد ·
مش‌رضا پایش را با دست گرفت و پای دیگر را دراز کرد و روی گلیم دراز کشید اشرف پتو را آرام رها کرد روی پاهای پدرش. جواد نگاه میکرد · مرتضی ساکت بود ·
مش‌رضا گفت " ــ لابد یك یه ماهی افتادیم · شایدم بیشتر · · ·
عذرا خانم گفت : ــ یه ماه؟ نه بابا ، سر یه هفته بلن میشی !
و با خود فکر کرد : " اگر یك ماه بیفته خونه · · !؟ "
مش‌رضا گفت : ــ خودم می دونم یکماه افتادم · پا که شکست · یك ماه بیشتر اسیری ·
عذرا خانم گفت : ــ حالا فکرشو نکن خدا بزرگه ·
مش‌رضا با خود گفت : ــ یك ماه ··· اوه · · · و آهی بلند کشید ·
عذرا خانم گفت : ــ حالا بخواب ····
مش‌رضا گفت : ــ خوب برو یه چیزی بگیر ··· و زد روی دستش·
مش‌رضا گفت : ــ خدا رحم کرد سر و دستمان نشکست ·
عذرا خانم گفت : ــ راستی که خدا رحم کرده ·
مش‌رضا گفت : ــ فقط این دستم یك کمی درد می کنه · ولی پام · · ·
عذرا خانم یك لیوان آب آورد وگفت :
ــ بخور · · · دهنت خشك شده !
مش‌رضا لیوان را گرفت و یکمرتبه داد بالا · پشت بندش گفت : یا حسین ! و لیوان را داد دست زنش ·
ــ عذرا خانم روبروی او نشست و گفت :
ــ چیزی نمی خوای برات درست کنم؟
ــ نه برو به کارت برس ·
مش‌رضا رو کرد به مرتضی :
ــ چرا وایسادی ؟ بشین · مرتضی همان جا تو درگاه در اتاق نشست ·
عذرا خانم گفت :
ــ کار که ندارم · فقط شب محمد وزنش میان اینجا · · ·
یه کاری می کنیم ·

و فکر کرد به لباسهای خانه حاج حسن به لباسهای خانه حاج مرتضی · فردا میرم سراغشان · منیر خانم رختهاتون را نمیخواهید بشورم ··· مهین خانم شما رخت چرك ندارید بشورم ··· "حتما" دارند ·
ــ من چکار کنم؟
مرتضی پرسید و رشتهٔ خیالات مادرش را برید ·
ــ تو برو سر درس و مشق ات بهتره··· زود باش· بلند شو !
عذرا خانم گفت و رو کرد به شوهرش :
فکرشم نکن · تو راحت بگیر بخواب · · ·
مش‌رضا فکر کرد ونگاه کرد وزیر لب گفت :
ــ مگه میشه راحت خوابید !؟

ناظم حکمت



۱۹۴۲ زندان بروس

در برابر در آهنی

شش زن بودند آنجا ، در برابر در آهنی
یکی ایستاده ، پنج تن دیگر نشسته بر زمین
هشت کودک بودند آنجا ، در برابر در آهنی
و دهانشان هنوز با لبخند آشنایی نداشت ·

شش زن بودند آنجا ، در برابر در آهنی
با نگاه های جن وار که میان کهنه پاره ها می درخشید
شش زن بودند آنجا ، در برابر در آهنی
موهاشان چون رازی به دقت پیچیده
هشت کودک بودند آنجا ، در برابر در آهنی
یکی شان دست بر سینه چلیپا کرده

یک پاسبان بود آنجا ، در برابر در آهنی
نوبت پاس طولانی است ، گرما گرمای دوزخ
یک اسب بود آنجا ، در برابر در آهنی
یابوی بدبختی آماده گریستن
سگ پیری بود آنجا ، در برابر در آهنی
موها زرد ، پوزه سیاهِ سیاه

در سبدها فلفل سبز بود
در کیسه ها زغال ، در خرجین ها سیر
شش زن بودند آنجا ، در برابر در آهنی
از آن سو ، پانصد مرد ، مردمی شریف
اما تو اگر یکی از آن شش زن نبودی
من بی شک یکی از آن پانصد مرد بودم

مائوئیسم یك تئوری کاذب در ···

او و پیروانش میباشد، ومقولهٔ " دشمنان " برتمام کسانی که با ایدئولوژی ومشی مائوئیستی مخالف باشند، اطلاق میشود ·

معیار مشخص کردن باصطلاح تضادهای " درون خلق " نیز بغایت ذهنی است · در وهلهٔ اول، باید بگوئیم که مائو برخورد طبقاتی وحزبی در تعریف مقولهٔ " خلق " را به فراموشی میسپارد · مفهوم " خلق " در کشورهای مختلف ودر مراحل گوناگون تاریخ معنی ومضمون مختلفی دارد · مائو مینویسد : " در مرحلهٔ کنونی که دوران ساختمان سوسیالیسم است، خلق شامل تمام آن طبقات قشرها، سازمانها وگروههای اجتماعی میشود که طرفدار وپشتیبان امر ساختمان سوسیالیسم هستند · ودر آن شرکت میجویند، از جمله بورژوازی ملی، در حالی که دشمنان خلق، آن نیروها وگروههای اجتماعی هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت میورزند نسبت به ساختمان سوسیالیسم به دیدهٔ خصومت مینگرند وبه آن زیان میرسانند" (۱)

باید بخاطر داشته باشیم که اصطلاح " خلق " یك اصطلاح طبقاتی نیست ، وبنا براین، نمیتواند بمثابهٔ معیار متمایز کردن دشمنان از زحمتکشان بکار رود · دقیق‌ترین معیار در این رابطه هنوزهم تعریف طبقات است که بوسیلهٔ و · ای· لنین در مقالهٔ " ابتکار بزرگ " فرمولبندی شده است · (۲)

خلق در مفهوم مائوئیستی عناصر بورژوازی ملی، را نیز که هنوز هم ۵٪ بهرهٔ سرمایهٔ پیشین خود را دریافت میکند، در بر میگیرد · مائوئیسم نه تنها علیه این عناصر مبارزهٔ طبقاتی نمیکند، بلکه با آن باتساهل برخورد میکند · تمام اینها نشان میدهد که هنوز تضاد آنتاگونیستی میان بقایای بورژوازی ملی وزحمتکشان که به وسیلهٔ مائوئیستها دلبخواها نه غیرآنتاگونیستی اعلام شده بود، باقیست، حال آنکه تضادهای غیرآنتاگونیستی میان لیوشائوچی ، لین پیائو واعضاء باند چهارنفری " از یك سو ، ومائوتسه‌دون وهواکوفنگ وهوادارانش از دیگرسو ، با نابود کردن لیوشائوچی، لین پیائو و دستگیری باند چهارنفری و غیره ، بمثابهٔ تضادهای آنتاگونیستی وانمود وحل شدند ·

ذهنگرائی کامل را همچنین میتوان در توصیف تضادها در قلمرو سیاست خارجی مشاهده کرد، که مائوئیستها اتحاد شوروی را به عنوان یك نیروی " سوسیال امپریالیست " توصیف میکنند·

به عقیدهٔ مائو، آنتاگونیسم ذاتی طرفین تضاد از همان آغاز پیدایش تضاد نیست ، بلکه در مرحلهٔ معینی از تکامل، وقتی که تضاد حدت مییابد وبه نقطهٔ ستیز میرسد ، رخ مینمایند · همچنین به عقیدهٔ مائو، منحصرا شکل و حدّت مبارزه میان طرفین تضاد تعیین کنندهٔ آنتاگونیستی بودن تضاد است · (۳) اما، چنین معیاری بهیچوجه قابل اعتماد نیست ، چراکه حتی در مورد تضاد ــ های غیرآنتاگونیستی نیز ممکن است تضاد بطور موقت شدت یابد ، وحتی ستیزه‌هائی نیز روی دهد · از دیگرسو ، روش وشکل حل تضادها تعیین کنندهٔ خصلت آنتاگونیستی وغیرآنتاگونیستی آنها نیست ؛ بلکه برعکس ــ خصلت نوع تضادها است که روش و اشکال متنوع حل آنها را تعیین میکند ·

هرجاکه مناسبات میان طرفین تضاد مبتنی بر استثمار و محرومیت از حقوق، مبتنی بر ستم طبقاتی، ملی ونژادی باشد، تضاد آنتاگونیستی است ، هرچند ممکن است در لحظات معینی اشکال حاد مبارزه واز جمله ستیزه ، وجود نداشته باشد · از دیگرسو، مبارزه میان جوانب متضاد در برخی تضادهای غیرآنتاگونیسی ممکن است موقتا تشدید شود، بدون اینکه آنرا به تضاد آنتاگونیستی تبدیل کند·

مائوئیسم تبیین کاذبی از مسئلهٔ تبدیل تضادهای میان "ما ودشمنان ما" به "تضادهای درون خلق" بدست میدهد · به عقیدهٔ مائو ، در این رابطه آنچه تعیین‌کننده است ، "روش برخورد" با تضاد است · مائوتسه‌دون می نویسد : "هرگاه با تضاد ــ های آنتاگونیستی میان طبقه کارگر وبورژوازی ملی برخورد صحیح شود ، میتوان آنرا به تضاد غیرآنتاگونیستی تبدیل کرد· "

تمام تجربه عملی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیا ــ لیستی به روشنی تمام نشان میدهد که تبدیل تضاد آنتاگونیستی به تضاد غیرآنتاگونیستی نه از راه برخورد صحیح ، بلکه با حل تضادهای آنتاگونیستی از طریق از میان برداشتن آن شالوده ــ ای که آنتاگونیسم را بوجود میاورد ، امکان پذیر است · و بر عکس، تضاد غیرآنتاگونیستی زمانی به تضاد آنتاگونیستی تبدیل میشود که سرشت یك یا دو طرف تضاد بخاطر پیدایش سیادت وتبعیت اجتماعی ، ملی ونژادی ، یا دنبال کردن سیاست ناسیو ــ نالیستی ، شووینیستی وسلطه‌طلبانه (هژمونیستی) توام با نادیده گرفتن انترناسیونالیسم پرولتری وسوسیالیستی، و سایر قانونمندیهای تکامل اجتماعی، دگرگون شود ·

بقیه در صفحهٔ ۶

بقیه استعمار نو در...

اکنون که سرمایه‌داری دیگر یک سیستم عمومی نیست و فرمانروائی و نیروی مطلق خود را در سرکوب آشکار نظامی خلقهای دیگر از دست داده است، امپریالیستها در جستجوی شیوه‌های جدیدی برای تسلط مجدد بر خلقهای کشورهای مستقل و سرکوب جنبشهای آزادیبخش هستند.

مقاصد نواستعماری قدرتهای امپریالیستی عبارت از نگهداری کشورهای نوخاسته در مدار سیستم سرمایه‌داری است. و این امر از طریق ایجاد رشته‌ها و پیوندهای گوناگون و دائمی با کشورهای در حال رشد بر اساس ادامهٔ استثمار آنها با جدیدترین شیوه‌ها انجام میگیرد. امپریالیسم بطور اساسی تغییر نکرده است، مانند گذشته غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار ملل ضعیف و عقبمانده از خصوصیات ذاتی آن است. امپریالیستها اکنون ناچارند با مهارت بیشتری عمل کنند و برای غارت این خلقها از شیوه‌های پوشیده استفاده نمایند.

استراتژی نواستعماری عبارت از درهم شکستن جبههٔ ضد امپریالیستی کشورهای جوان، جدا کردن جنبشهای رهائیبخش از متحدین طبیعی بی غرضشان جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی و جلب کشورهای رهائی یافته به اردوگاه سرمایه‌داری جهانی است.

اقتصاد مهمترین اهرم برای حل مسائل استراتژیکی سیاست نواستعماری است. تفاوت اساسی بین استعمار نو و سیاست و عمل استعمار کهنه در همینجاست. برقراری کنترل اقتصاد و تجارت خارجی کشورهای در راه رشد توسط قدرتهای امپریالیستی موجب نفوذ سیاسی باختر در این کشورها میشود. ویژگیهای روابط متقابل امپریالیسم و کشورهای رهائی یافته را باید در همین رابطه معلوم نمود.

اشکال مختلف صدور سرمایه که لنین آنرا به مثابهٔ "یکی از پایه‌های اساسی اقتصادی امپریالیسم" و "طفیلی گری کامل" آن تلقی مینمود، پایهٔ سیاست اقتصادی استعمار نو را تشکیل میدهد. در مرحلهٔ کنونی مقادیر زیادی سرمایه تحت عنوان "کمک" به کشورهای در راه رشد صادر میگردد. محافل امپریالیستی غرب از راه کمکهای مالی، وامها و مقادیری کمکهای علمی و فنی به کشورهای نوخاسته در صدد تحمیل "الگوهای رشد" خود بر این کشورها هستند. آنها از این راه استثمار مداوم و آزادانهٔ مواد اولیهٔ کشورهای مذکور را تامین مینمایند.

شایان ذکر است که ۹۷٪ ذخایر منگنز، ۹۱/۴٪ قلع، ۸۹/۵٪ نفت، ۷۴٪ آنتیمون، ۶۷٪ نیکل و بسیاری از مواد معدنی گرانبهای مورد نیاز جهان سرمایه‌داری از منابع کشورهای در راه رشد تامین میگردد.

وامها، کمکهای مالی و اعتبارات مراکز مالی بین المللی تحت نظارت کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری به کشورهای در راه رشد همواره وزن مخصوص فزاینده‌ای در ارقام "کمکهای" اقتصادی آنها کسب میکند. به عقیدهٔ کارشناسان بورژوا، این "کمک" ها، در انظار خلقهای کشورهای تازه رهائی یافته، کمتر از "کمک" های ناشی از قراردادهای دوجانبه ماهیت امپریالیستی دارد. به همین مناسبت سازمانهای مالی بین المللی تحت نظارت امپریالیسم در ۱۹۶۵ مبلغ ۱۳۳۲ میلیون دلار بابت اعتبار، وام و قرضه به کشورهای در راه رشد "کمک" کردند. این مبلغ در سال ۱۹۷۰ به ۲۱۸۶ میلیون دلار افزایش یافت. در ۱۹۷۵ "بانک بین المللی توسعه و ترمیم" ۴۳۲۰ میلیون دلار و "شرکت توسعهٔ بین المللی" ۱۰۹۵ میلیون دلار به کشورهای در راه رشد وام دادند.

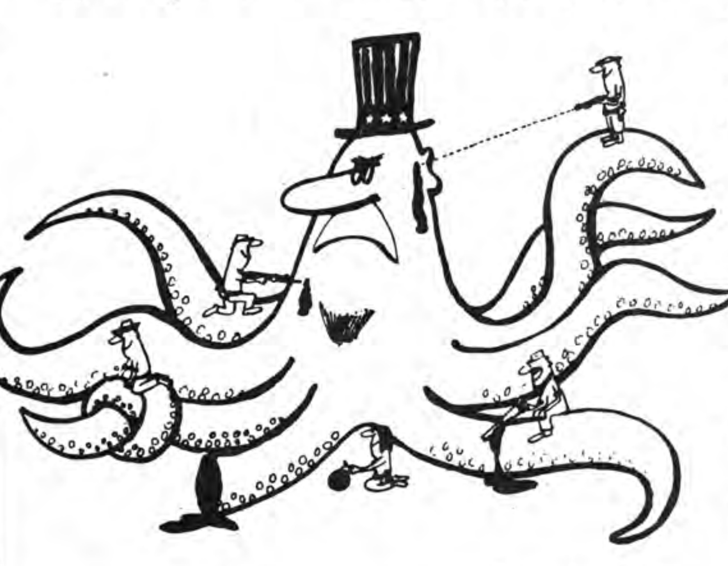
کشورهای امپریالیستی و سازمانهای بین المللی تحت نظارت آنها معمولا به دولتهائی وام و اعتبار میدهند که "جو مناسبی" برای سرمایه‌گذاری خارجی ایجاد کنند. شیلی در این زمینه نمونهٔ گویائی است. بانک بین المللی توسعه و ترمیم در مدت روی کار بودن دولت وحدت خلقی سالوادور آلنده از دادن هر نوع اعتبار و وام به این کشور امتناع نمود. در صورتی که به رژیم فاشیستی پینوشه در فاصلهٔ ۱۹۷۴–۱۹۷۷، ۱۲۷ میلیون دلار وام داد.

اصولا "کمک" های مالی کشورهای امپریالیستی و سازمانهای مالی وابسته به آنها به کشورهای در راه رشد بطور اساسی صرف پرداخت وامهای گذشته و پرداخت نرخها و بهره‌ها میگردد. بر اساس آمار آنکتاد در ۱۹۷۵، کشورهای در راه رشد قریب ۲۳ میلیارد دلار بابت وام اصلی و بهرهٔ آنها پرداخت کردند. در ۱۹۷۶ این مبلغ به ۳۰ میلیارد دلار رسید. در حال حاضر میزان این بازپرداخت ها سالیانه بیش از ۴۰ میلیارد دلار است و این مبلغ بیش از بیست درصد ارزش صادرات سالیانهٔ کشورهای در راه رشد را تشکیل میدهد.

استعمار نو به موهبت سرمایه‌گذاریهای خود توانسته است نظارت خود را بر تمامی شاخه‌های اقتصاد بسیاری از کشورهای جوان تامین نماید. مثلاً در اواسط سالهای ۷۰ نظارت سرمایه‌های خارجی بر شاخه‌های مهم اقتصاد ۷۰٪ بود. در زئیر ۶۰٪ و در غنا ۵۰٪ سرمایهٔ غیراسمی مؤسسات صنایع تبدیلی زیر نظر انحصارات امپریالیستی قرار دارد. در کنیا انحصارات انگلیسی قریب ۸۰٪ تولید صنعتی را زیر نظارت دارند. در مراکش سرمایهٔ فرانسوی نیمی از دارائی‌های صنعتی و تقریبا شصت درصد اقتصاد کشور را کنترل میکنند.

شرایط سرمایه‌گذاریها بنحوی است که مؤسسات و حتی تمامی شاخه‌های صنعت تحت اختیار و رهبری سرمایه‌های خارجی در می‌آید و به آنها امکان می‌دهد که در امور داخلی کشورهای در راه رشد مداخله کنند. استعمار نو به علت قبضه کردن مواضع کلیدی اقتصاد کشورهای متعدد جوان مانع از بنیان نهادن صنعت ملی و دست یافتن آنها به استقلال اقتصادی میگردد. هر گامی که کشورهای در راه رشد برای کسب استقلال اقتصادی خود برمی‌دارند، از دیدگاه سرمایهٔ خارجی نه تنها خطری برای ثروت اندوزی آنهاست بلکه تهدیدی برای کشور "شان" محسوب میشود. زیرا مراکز سرمایهٔ مواد اولیهٔ خود را که برای فعالیت طبیعی اقتصادشان و بویژه صنایع جنگی اهمیت حیاتی دارد، از این کشورها تامین میکنند. چنانکه طبق آمار ۲۵٪ سنگ آهن، ۵۰٪ بوکسیت، ۵۵٪ مس، ۶۵٪ منگنز، ۹۰٪ قلع و ۸۰٪ تنگستن مورد نیاز کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری از کشورهای در راه رشد تامین میگردد.

محدود ماندن تجارت خارجی کشورهای در راه رشد با کشورهای باختر که از میراث دوران گذشته است، به منافع استعمار نو



خدمت فراوانی میکند. بیش از ۸۰٪ صادرات کشورهای آفریقا به کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری سرازیر میشود، قدرتهای امپریالیستی به اتکاء بازار جهانی سرمایه‌داری تولید تک محصولی را به کشورهای در راه رشد تحمیل میکنند. علاوه براین باختر در تجارت با کشورهای در راه رشد از سیاست "قیچی کردن قیمتها" نیز سود میجوید. به همین علت انحصارات باختر همواره قیمت مواد اولیه را پایین آورده و قیمت جهانی محصولات تمامساختهٔ خود را بالا میبرند. لازم به یادآوری است که ۹۰٪ صادرات کشورهای جوان را مواد اولیه تشکیل میدهد. قیچی کردن قیمتها نشان داد که کشورهای در راه رشد تنها در ۱۹۵۱–۱۹۷۲ بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار از دست دادند.

دولتهای امپریالیستی برای ورود کالاهای ممالک در راه رشد به کشورشان موانع مصنوعی ایجاد میکنند. مثلا در ۱۹۶۵ ایالات متحدهٔ آمریکا واردات هفت نوع محصول صنعتی را سهمیه‌بندی نمود. در دههٔ هفتاد این سهمیه بندی تا ۶۷ نوع محصول صنعتی و ۱۳ نوع محصول کشاورزی توسعه یافت. در انگلستان این نوع محدودیت ها برای ۲۸ نوع محصول صنعتی و ۲۱ نوع محصول کشاورزی اعمال میشود. در سایر کشورهای بازار مشترک این سهمیه بندی ۶۷ نوع محصول صنعتی و ۱۰۰ نوع محصول کشاورزی را در بر می‌گیرد. تصادفی نیست که کشورهای در راه رشد در تجارت با کشورهای امپریالیستی متحمل خسارات سنگینی می شوند. مثلا کسری موازنه پرداخت های مراکش در ۱۹۷۷ تنها در مبادله بازرگانی با بازار مشترک بیش از یک میلیارد دلار بوده است.

شرکتهای چند ملیتی که محصول درجه نوین و عالیتر تمرکز تولید و سرمایه هستند، ابزار مهمی برای استراتژی و تاکتیک نئوکلونیالیزم معاصر بشمار می‌روند. اعتلای قابل ملاحظهٔ قدرت شرکتهای چند ملیتی مهمترین پدیده در رشد سرمایه‌داری انحصارگر دولتی در سالهای ۷۰ است. طبق آمار سازمان ملل متحد در ۱۹۷۳ قریب ۱۰۰۰۰ شرکت چند ملیتی در کشورهای سرمایه‌داری وجود داشت که ۲۰٪ تولید صنعتی، تقریبا ثلث تولید ناخالص ملی، نزدیک به ۴۰٪ صادرات صنعتی و قریب ۹۰٪ سرمایه‌گذاری های خارجی در دست آنها بود. بنا به پیش‌بینی های کارشناسان سازمان ملل متحد سهم چند ملیتی ها در حجم کلی تولید جهان غیرسوسیالیستی در پایان قرن بیستم متجاوز از ۵۰٪ کل تولید ملی این جهان خواهد بود.

تمرکز وسیع منابع مالی و تولید به شرکتهای چند ملیتی این امکان را داده است که در تولید و گردش جهانی و رشد اقتصادی کشورهای جوان که اقتصادشان بدلایل تاریخی با سیستم اقتصادی سرمایه‌داری جهانی پیوند نزدیک دارد تأثیر محسوسی داشته باشند. در گزارش گروهی از کارشناسان سازمان ملل متحد تصریح شده است که غالبا فعالیت‌های شرکتهای چند ملیتی در کشورهای در راه رشد به حاکمیت ملی این کشورها زیان وارد آورده و عامل مهمی برای تضعیف اهرمهای سیاست ملی‌شان بشمار می‌روند. این گزارش تایید می‌کند که شرکتهای چند ملیتی با تسلط بر بخش‌های کلیدی اقتصاد کشورهای در راه رشد شدیدا به حاکمیت سیاسی این کشورها زیان میزنند و روی ارزشهای اجتماعی و فرهنگی آنها تاثیر منفی میگذارند.

تجزیه و تحلیل فعالیت شرکتهای چند ملیتی در کشورهای جوان این گزارش را کاملا تایید میکند. تحرک فزایندهٔ سرمایهٔ انحصارگر در قالب فعالیت چند ملیتی‌ها به استراتژی امپریالیستی در زمینهٔ رشد وابسته به کشورهای رهائی یافته نیروی جدیدی بخشیده است. توسعه طلبی اقتصادی انحصارات در ساختار سرمایه‌گذاریهای خارجی که شکل‌بندی آن به کلی تابع منافع آنهاست، تاثیر فزاینده‌ای دارد. چند ملیتی‌ها به ایجاد چنان تقسیم نواستعماری کار کمک میکنند که به موهبت آن کشورهای جوان تنها تهیه‌کنندهٔ محصولات کشاورزی و مواد اولیه نیستند. استفادهٔ بسیار گستردهٔ چند ملیتی‌ها از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی ویژگی مرحلهٔ جدید سرمایه‌گذاری اقتصادی در مستعمره‌های پیشین را مشخص میسازد. بدینسان جائی که استعمار نو به کشورهای رهائی یافته در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی واگذار میکند بهیچوجه وضع بهتری را بشارت نمیدهد؛ زیرا وابستگی، استثمار و عقب ماندگی اقتصادی آنها در عصر ما بر اساس تکنیک معاصر دوباره تجدید میشود. ●

مائوئیسم یک تئوری ...

بقیه از صفحه ۵

مائوئیسم وجود تضادهای آنتاگونیستی را در سیر تکامل اجتماعی چین مطلق می‌کند. این امر، برای نمونه، در تز مائوئیستی پیدایش و رشد "عناصر جدید سرمایه‌داری" در جمهوری خلق چین چهره می‌نماید. مطلق کردن تضادهای آنتاگونیستی همچنین در مفهوم مائوئیستی تشدید وحدّت مداوم مبارزه طبقاتی در شرایط ساختمان سوسیالیسم رخ می‌نماید.

چنانکه میدانیم، مائوئیستها با سازماندهی یورش‌های ایدئولوژیک و سیاسی مداوم و همیشگی علیه دشمنان طبقاتی خیالی و نمایندگان آنها به طور ساختگی ستیزه‌های داخلی را در جمهوری خلق چین دامن زده و تشدید میکنند.

برداشت مائوئیستی از مفهوم تضادهای آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی تا حدود زیادی خصلت متافیزیکی یا توجیه‌گرانه دارند. این مفاهیم در خدمت توجیه خصلت ضد مارکسیستی و ضد سوسیالیستی ایدئولوژی و مشی مائوئیستی است. این مفاهیم همچنین هدف "قانونمند" نشان دادن بحران ناشی از ستیزه‌های داخلی را که بطور مداوم در چین روی میدهد دنبال میکنند.

"ادامه دارد"

یادداشت‌ها

۱ــ مائوتسه‌دون، منتخب آثار، پکن، ۱۹۶۹، جلد ۲، صفحه ۴۶۱

۲ــ و. ای. لنین در مقاله "ابتکار عظیم" طبقات اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: "طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که برحسب جای خود در سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی برحسب مناسبات خود (که اغلب بصورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسائل تولید، برحسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین برحسب شیوه‌های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند طبقات آنچنان گروههائی از افراد هستند که از بین آنها یک گروه میتواند، بعلت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد."

و. ای. لنین، منتخب آثار بفارسی، ترجمهٔ م. پورهرمزان جلد ۲. قسمت دوم، صفحهٔ ۲۶۹. ــ م.

۳ ــ مائوتسه‌دون، منتخب آثار پکن، ۱۹۶۹، جلد ۲، صفحه ۴۶۱

۴ــ مائوتسه‌دون، درباره حل صحیح تضادهای درون خلق، پکن ۱۹۵۷، صفحهٔ ۷.

۵ــ ژن‌مین‌ژیبائو، ۱۴ ژوئیه، ۱۹۶۴.

ترکیه در آتش بحران سرمایه‌داری میسوزد

یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار داشت که حزب وی در موقعیت بسیار بغرنجی قدرت را در دست گرفته بود. علیرغم کوششهای حزب وی، دولت ترکیه در آستانه انتخابات اکتبر قادر به حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی ترکیه نگردید.

سقوط لیر

در یک روزنامه ترکی زبان کارتونی چاپ شده بود که در آن یک ترک با تعجب به شیشه مغازه‌ئی نگاه میکرد. روی شیشه نوشته شده بود "روغن زیتون موجود نیست. گوشت کیلوئی ۲۰۰ لیر" زیر این کارتون چنین بر میآمد که گوئی ماه رمضان فرصت مناسبی است که طی آن هر فرد ترک میتواند مقدار زیادی پول پس انداز کند و سال بعد حتی مقدار بیشتری پول پس انداز کند زیرا قیمتها همواره رو به افزایش است.

در هشت سال اخیر قیمت کالاهای مورد نیاز بطور متوسط بیش از شش بار افزایش یافته است. قیمت نان بیش از ۵/۵ بار و قیمت گوشت و حبوبات بیش از هشت بار فزونی یافته است. هزینهٔ زندگی رو به افزایش است. در شهرها سکنه شهر مردم از پلیس خواستار تحویل محتکری با آنان شدند که پنج تن روغن زیتون را احتکار نموده آنرا بطور غیر قانونی بقیمت سرسام آور بفروش میرساند. آنان در صدد بودند که شخص محتکر را بدار آویزند.

در بولوار آتاتورک بلیط بخت آزمائی بفروش میرسد. فروشندگان فریاد میزنند: "یک میلیون! یک میلیون برنده شوید!" در حقیقت جایزه کمتر از یک میلیون دیگر جلب توجه نمیکند.

قیمت روزنامه پنج لیر و قرص نان ده لیر است. قیمت کالاهای مصرفی به اعداد سه چهار رقمی رسیده است. کوپر کوروس (برابر $\frac{1}{100}$ لیر) تنها مورد علاقهٔ سکه شناسان است. در عرض شش سال اخیر ارزش لیر بیش از بیست بار تنزل یافته است.

قهوه که در گذشته از محصولات ترکیه بود اکنون نایاب است. کمبود ارز خارجی سبب شده است که مردم ترکیه از مصرف قهوه که یکی از عادات دیرینهٔ آنهاست چشم‌پوشی کنند زیرا قهوه دیگر در ترکیه تولید نمیشود. بدلیل مشابهی ترکیه قادر به وارد کردن مواد خام و لوازم یدکی به مقدار کافی نیست. در نتیجه، تولیدات صنعتی رو به کاهش است، و این بنوبهٔ خود حجم صادرات را کاهش داده بیکاری را تشدید میکند. صنایع ترکیه تنها با ۴۵٪ ظرفیت خود تولید میکنند. تعداد رسمی بیکاران سه میلیون نفر است. کسری موازنهٔ بازرگانی خارجی در سال ۸۰–۱۹۷۹ به ۱/۹ میلیارد دلار بالغ گردید.

ترکیه در سال سه میلیون تن نفت تولید و ۱۸ میلیون تن مصرف میکند. افزایش قیمت نفت و محصولات نفتی در اقتصاد ترکیه تأثیر نامطلوبی بجای گذاشته است. در چندین نوبت تانکرهای نفتکش که در بندر استانبول آماده تخلیه نفت بوده‌اند بعلت فقدان ارز برای پرداخت بهای آن مجبور به ترک این بندر شده‌اند. کارشناسان معتقدند که آناتولیا منطقه‌ئی نفت خیز است. شرکتهای نفتی غربی از خودکفا شدن ترکیه از نظر احتیاجات نفتی ممانعت بعمل میآورند. گفته میشود زمین شناسان غربی حتی از بروز چنین منابعی از طریق مسدود کردن دهانه‌های چاههای نفت جلوگیری میکنند.

نسخه‌های غرب

علل بحران ژرف اقتصادی کنونی ترکیه را میبایست در گذشته این کشور جستجو نمود. بدین ترتیب نمیتوان تمام گناهان را از آن دولت اجویت دانست چرا که کابینه‌وی تنها بعد از دو سال قدرت را در دست داشت. کابینه‌های پی در پی در ترکیه تلاش کردند بحران را بر اساس رهنمودهای غرب علاج کنند. نتیجهٔ اینگونه سیاستها اقتصاد راکد کنونی ترکیه و بحران عمیق اقتصادی و مالی اینکشور است.

یاسر کمال، نویسنده و روزنامه‌نگار ترک باین حقیقت اشاره میکند که مسئله اساسی بافت اقتصادی ترکیه و روابط اقتصادی این کشور با غرب است. او میگوید: "تحت تأثیر سرمایهٔ خارجی صنعتی کردن و رشد اقتصادی کشور بر پایه‌های ناسالمی باجرا در آمد. حاصل این روند عمدتاً تأسیس کارخانه‌های مونتاژ وسایل یدکی ساخت غرب، و کارخانه‌های سازنده کالاهای مصرفی برای بازار داخلی بود. و این در حالیست که ترکیه فاقد صنایع سنگین تولید کننده ماشین آلات و کالاهای صادراتیست. چنین وضعی اقتصاد ترکیه را ببازارهای خارجی وابسته نموده است."

همزمان با تشدید بحران در ترکیه، شرکتهای چند ملیتی فشار خود را بر اینکشور افزایش میدهند. در ازاء تأخیر در بازپرداخت وامهای ترکیه، غرب از دولت اینکشور خواستار تنزل باز هم بیشتر ارزش لیر، پائین آوردن دستمزدها و کند کردن آهنگ رشد اقتصادی ترکیه است. این شرایط بویژه از جانب صندوق بین المللی پول تحمیل میگردد. بیلن، رهبر حزب کمونیست ترکیه گفت: "هدف از چنین سیاستهای نئوکلونیالیستی وابسته نمودن هر چه بیشتر کشور به سیستم امپریالیستی، کسب سودهای کلان برای شرکتهای خارجی و شرکای ترک آنها، و انتقال بحران بر دوش زحمتکشان ترکیه است."

نزدیک به $\frac{1}{4}$ حقوق یک مهندس صرف پرداخت مالیات میشود. اجاره ماهانه یک آپارتمان با سه اطاق کوچک فاقد حمام ۴۰۰۰ لیر است. اجارهٔ مسکن بزرگترین بخش درآمد خانواده‌های ترک را بخود اختصاص میدهد. بسیاری از شهروندان ترک که قادر به پرداخت اجاره نیستند در اطراف شهر آنکارا زندگی میکنند. روزنامه "دنیا" مینویسد $\frac{2}{3}$ جمعیت آنکارا در این مراکز که فاقد هرگونه وسایل آسایش است زندگی میکنند. بسیاری از ساکنین این نقاط را دهقانانی تشکیل میدهند که در اثر فقر در جستجوی کار بشهر آمده‌اند. قشربندی دهقانان ترکیه در سالهای اخیر با سرعت صورت گرفته است. بیش از $\frac{2}{3}$ زمینهای زیر کشت متعلق به زمینداران بزرگ و دهقانان ثروتمند است. در ترکیه نزدیک به یک میلیون دهقان بی‌زمین وجود دارد.

بسیاری از چهره‌های خیابانهای آنکارا، استانبول و ازمیر را دهقانانی تشکیل میدهند که در پی کار روستاها را ترک گفته به شهرها روی آورده‌اند. اینان با لباسهای کهنه و کفشهای پاره در حالیکه کیسه‌ئی از نان و پنیر و زیتون با خود حمل میکنند در خیابانها در جستجوی کارند. خانواده‌های مرفه برخی از اینان را بعنوان خدمتکار، دربان، باغبان و غیره بکار میگیرند. ولی حتی چنین کارهائی نیز نادرند.

سرمایه‌داران محلی و خارجی از این موقعیت بمنظور استثمار بیشتر زحمتکشان بهره برداری میکنند. حالت فوق العاده‌ای که در ۱۹ ایالت اعلام شده سبب محدود شدن امکانات کارگران برای کسب حقوقشان شده است.

اعتصابات

طبقه کارگر ترکیه علیرغم این فشارها دست از مبارزه برنداشته است. اعتصابات بسیاری در مناطق مختلف کشور بوقوع میپیوندد. سمیل گیور، یکی از رهبران اتحادیه کارگری در استانبول خاطر نشان میکند: "اعتصاب آخرین حربهٔ ماست. ما از این حربه هنگامی استفاده میکنیم که تمام امکانات بمنظور رفع اختلاف میان کارگران و کارفرمایان بی‌فایده واقع شود. اکثر اوقات بدلیل آنکه قرارداد دسته جمعی (میان کارگران و کارفرمایان) از جانب دولت رعایت نمیشود و یا شرایط ما را برای قرارداد دوساله جدید نمیپذیرد، اعتصاب صورت میگیرد."

روی پوستری که بیرون هتل انترکنتینانتال در استانبول نصب شده، نوشته شده است که کارکنان این هتل چهل و هفتمین روز اعتصاب خود را پشت سر گذاشته‌اند. روی پوستر دیگری چنین نوشته شده: "در لیوان ویسکی در بار هتل ۵۰۰ لیر، و مزد کارگر هتل روزانه ۲۰۰ لیر." روی پوستر دیگری در کنار آن نوشته‌اند: "فاشیسم نابود است."

مشکلات اقتصادی و اجتماعی ترکیه بر اثر وضع نابسامان ترور روز افزون که اعلام حالت فوق العاده نیز قادر به کنترل آن نبوده است شدت مییابد. بر اساس گزارشات روزنامه‌های ترکیه در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۷۹ نزدیک به ۲۵۰۰ نفر کشته و ۱۰۰۰۰ نفر توسط افراطیون راست و چپ زخمی شده‌اند. ترکیه در گرداب بحران اقتصادی و سیاسی گرفتار است. نارضایتی مردم بدون تردید در نتایج انتخابات اکتبر و سقوط کابینه اجویت مؤثر بوده است. آیا دولت جدید قادر به ایجاد تحول بنیادی در کشور خواهد بود؟ پاسخ اکثریت مطلق در این زمینه منفی است.

فصلی از کتاب داغستان من

درباره معنای این کتاب و نام آن

از: رسول حمزه‌توف

ترجمه: م. فرنوش

خبر روزهای تعطیل را با خود می‌آورم،

اما گاه نیز هشداری شوم در من طنین می‌افکند.

(نوشته‌ای روی یک ناقوس)

پدرش درستکار بود و دلیر

او نیز چنین خواهد شد

پسر، پدر را روسیاه نخواهد کرد.

خنجر پدر، دیوار را آراسته است

و لالائی‌ها از نبردهای او می‌گویند.

(نوشته‌ای روی یک گهواره)

مرد کوهستان دو چیز را باید خوب حفظ کند، یکی پاپاخش را و دیگر، نامش را. تنها کسی که سری زیر آن پاپاخ دارد می‌تواند آن کلاه را حفظ کند، تنها کسی که آتشی در دل دارد می‌تواند نام خود را از آلودگی دور نگاه دارد.

بر سقف ساکلیائی مانشان گلوله‌های بسیار است. دوستان پدرم تپانچه‌های خود را بسوی سقف نشانه می‌رفتند تا به عقابانی که در پناهگاه‌های اثیری کوهستانی لانه کرده بودند، مژده تولد برادری را بدهند. مژده بدهند که عقابی دیگر در داغستان زاده شده است.

مسلماً یک تیر، یک گلوله هرگز نمی‌تواند پسری بوجود بیاورد، اما می‌تواند تولد پسری را اعلام کند.

روز تولدم، یکی از دوستان پدرم دو گلوله به سقف خالی کرد، و روز نامگذاری‌ام دو گلوله بر زمین.

مادرم برایم گفته است که چگونه نامم را انتخاب کرده‌اند. من سومین پسر خانواده بودم. یک دختر هم بود، خواهرم اما حالا صحبت درباره پسرهاست.

نام پسر اول، مدت‌ها قبل از تولدش مشخص بود، زیرا بر طبق سنت، نام جدش را بر او می‌گذاشتند. تمام ساکنان دهکده این را می‌دانستند و همه می‌گفتند که بزودی محمد دیگری در خانواده حمزه بدنیا خواهد آمد.

هرگز هیچ جانور چهارپائی — بجز احتمالاً سگ یا گربه — به حیاط خانه پدربزرگ راه پیدا نکرد. او هرگز زیر پتو نخوابید و احتمالاً هرگز نفهمید که زیر پیراهن چیست. هرگز هیچ پزشکی در دنیا نتوانست ادعا کند که دندان او را معاینه کرده، نبضش را گرفته، و یا وادارش کرده است که عمیق یا کوتاه نفس بکشد. هرگز هیچ پزشکی در دنیا بدن پدربزرگ را ندید. هرگز هیچ کس در دهکده، تاریخ دقیق تولد و مرگ او را ندانست. اگر باور کنیم که پدربزرگ یکبار با یک جمله، حسابی آبروی پدر را برد، پس باید باور کنیم که او کمی هم عربی می‌دانست. پدرم نام او را به فرزند ارشدش، برادر بزرگ من داد.

پدر یک عمو هم داشت که کمی قبل از بدنیا آمدن دومین پسرش دار فانی را وداع گفت. نام عمو آخیلچی بود.

وقتی دومین پسر خانواده‌مان متولد شد، ساکنان دهکده با خوشحالی گفتند: "پس یک آخیلچی دیگر بدنیا آمد. آخیلچی ما دوباره متولد شد. انشاءاله که اگر کلاغ روی بام ساکلیایش بنشیند، نشانه خوش یمنی باید، نه بدشگونی. انشاءاله که این پسر ذاتش مثل ذات آن کسی که اسمش را بر او گذاشته‌اند، اصیل باشد".

وقتی زمان بدنیا آمدن من فرا رسید، پدر دیگر اسمی در چنته نداشت که روی من بگذارد، نه کسی از دوستان و وابستگان مرده بود، و نه کسی در سرزمین‌های بیگانه گم شده بود. هیچکس نبود که اسمش را بر من بگذارند تا با افتخار آن زندگی کنم.

وقتی بدنیا آمدم، پدر محترم‌ترین مردمان دهکده را برای مراسم نامگذاری به خانه‌اش دعوت کرد. آن‌ها که گوئی

بقیه در صفحهٔ ۸

هفته‌نامهٔ
اتحاد مردم
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
محمود اعتمادزاده (به‌آذین)
سردبیر: محمد تقی برومند
نشانی:
تهران، خیابان سزاوار شمارهٔ ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان (میدان بهارستان)

بی محتوی ساختن فرمان امام ...

زحمتکش بردازد و به اتکای دست و بازوی پرتوان، فداکار و کارآمد مردم قهرمان ما ریشه ظلم و بدبختی و امپریالیسم را بخشکاند.

دولت موقت انقلاب — دولت لیبرالها — نه ماه از گرانبهاترین دوران شور انقلابی مردم را که مستعدترین منبع نیرو و انرژی برای ساختن و زدودن آثار وابستگی به امپریالیسم و رژیم نکبت بار شاهنشاهی بود، در راه تامین منافع تنگ بینانه طبقاتی خود به هدر داد و تا آنجا که توانست کوشید با تقویت مواضع کلان — سرمایه‌داران و زمینداران و بی اعتنائی به اصلاحات ارضی و سرنوشت میلیونها کارگر و زحمتکش شهر و روستا توده‌های خلق را از انقلاب مأیوس و روی‌گردان سازد.

نابسامانی در ادارات و تعطیل نسبی کارها که برحسب نقشه سازمان‌یافته‌ای انجام میگیرد، رابطه مردم و سازمانهای دولتی را بیش از پیش وخیم ساخته است و اکنون چنان وضعی در ادارات ما حاکم است که بحق میتوان این سخن امام را تائید نمود که: "وزارتخانه‌های ما طاغوتی است و ما نتوانستیم آن را اصلاح کنیم".

بدیهی است که با چنین دستگاه وامانده و گرفتار روحیات ضدخلقی بهیچوجه نمیتوان شعار امام را در قطع وابستگی به شیطان بزرگ (آمریکا) و تامین حکومت واقعی مستضعفان به کرسی نشاند.

همین عواملی که در درون دستگاههای اجرائی سنگر گرفته‌اند، توانسته‌اند با امکانات وسیعی که در اختیارشان است کار تشکیل شوراها را در اداره، شهر و روستا و دیگر نهادها که فرمان آن در حدود هفت ماه پس از انقلاب از جانب امام صادر شد در بوته فراموشی گذارند و مانع از حرکت جامعه ما بسوی نظارت واقعی مردم بر سرنوشت خویش شوند.

نکته مهم اینجاست که دستگاهها و مدیران رنگارنگ آن با مهارت تصمیمات متخذه را از محتوای انقلابی آن خارج میسازند یا بکلی مضمون دیگری به آن میدهند. وضع شوراها در وزارتخانه‌ها و ادارات و کارخانه‌ها و دیگر موسسات با چنین سرنوشتی روبروست. این شوراها بطورکلی اثر وجودی محسوسی در سرنوشت قلمرو فعالیت خود ندارند.

تصویب تاخیرآمیز قانون اصلاحات ارضی که با هزاران کارشکنی روبروست، کندی در پیاده کردن این قانون که یکی از مبرم‌ترین خواستهای انقلاب ما برای کوبیدن پایگاههای امپریالیسم است، نشانه جدی مقاومت لجوجانه دستگاههای اجرائی در برابر تصمیمات انقلابی است.

ضد انقلاب با استفاده از این کارشکنی‌ها و برخی تصمیمات غیرواقع‌بینانه که به عمد یا به سهو اتخاذ میگردد، به بسیج نیروهای خود در داخل و خارج پرداخته و به تعرض علیه انقلاب ایران دست یازیده است. ضد انقلاب با تنظیم شعارهای عوامفریبانه که از درون کژنگری‌های برخی از مسئولان و یا نارسائیهای ناگزیر میجوشد، بسرعت ناراضیان را در صفوف خود متشکل میسازد.

روز به روز شور انقلابی در میان مردم فرومیخشکد و فرصت دفاع از انقلاب به هدر میرود.

سخنان تاریخی امام در برابر خانواده دردمند شهدا: صرفاً معطوف به ریشه‌کن ساختن بقایای رژیم سابق و عناصر غیرمردمی در وزارتخانه‌ها و سازمانهای کشوری و لشگری و خلقی کردن آنها بسود انقلاب بوده است. این پیام نوید بخش انقلاب در سراسر ماشین دولتی در جهت حفظ حقوق مستضعفان است.

بدون یک چنین انقلابی درهم کوبیدن واقعی سنگرهای امپریالیسم در نهادهای اجرایی ممکن نیست. انقلاب فقط به اتکای ماشین دولتی خلقی میتواند برنامه‌های مردمی اش را بدون مانع و کارشکنی عوامل ضد انقلاب به مرحله اجرا درآورد.

این بار نیز فرقه گرایان با سوء استفاده از پیام انقلابی امام که جای هیچ نوع تعبیر و تفسیر فرصت طلبانه نیست، سعی دارند مانند گذشته فرمان رهبر انقلاب را از درون تهی سازند و آن را وسیله‌ای برای تسویه حساب‌ها و کارپایه تصمیمات عمدی یا سهوی خود قرار دهند که فقط دشمنان سوگندخورده ملت ایران از آن بهره‌برداری خواهند کرد.

پیام صریح امام معطوف به انجام انقلاب واقعی در ماشین دولتی برای هموار ساختن راه تحقق تصمیمات انقلابی و درهم کوبیدن پایگاه امپریالیسم و ارتجاع در دستگاههای اجرایی است. این پیام به زدودن آرمها و نشانه‌ها محدود نمیشود. برجسته کردن شعارهای انحرافی و مشغول داشتن مردم به یک رشته کارهای نمایشی و صوری نقض غرض در برخورد با پیام انقلابی امام است.

بقیه داغستان من

برای تعیین سرنوشت یک مملکت دعوت شده بودند، آرام و موقر، گوش تا گوش نشستند، و هر یک جامی گرد، کار کوزه‌گران بلخ، بدست گرفتند. جام‌ها لبالب از بوزای (۳) کف‌آلود بود. تنها یکی از آنان، پیرترینشان، که موهای سر و صورتش مثل برف سپید بود و به پیامبران می مانست، جامی بدست نگرفت.

مادر از اطاق مجاور بیرون آمد و مرا بدست همین پیرمرد سپرد. وقتی من در دستهای او تقلا کردم، مادر گفت:

"شما در عروسی من آواز خواندید. گاه پاندور (۴) نواختید و گاه دایره زدید. آوازهای خوبی خواندید. حالا که کودک مرا در آغوش گرفته‌اید، چه آوازی می خوانید؟"

"آه، ای زن! این تو هستی، مادرش که هنگام تاب دادن گهواره برایش آواز خواهی خواند. و بعد مرغان هوا و امواج رودها برایش آواز خواهند خواند. شمشیرها و گلوله‌ها برایش آواز خواهند خواند. اما [illegible] تا زیباترین آوازها را عروسش برای او بخواند.

"پس نامی برای او انتخاب کن، نامی که من مادرش، تمامی اهالی دهکده و تمام مردمان داغستان آن را بشنوند".

پیرمرد مرا روی دو دستش بالا برد و گفت:

"نام یک دختر باید مثل درخشش ستاره‌ها یا رایحه گل باشد، و نام یک مرد چون برخورد شمشیر و دانش نهفته در کتابها. نامهای زیادی از کتاب ها آموخته‌ام، نامهای بسیاری نیز هنگام برخورد شمشیرها بگوشم خورده است. اما کتاب ها و شمشیرها تنها یک نام را در گوشم زمزمه می کنند: "رسول".

و بعد پیرمرد، که به پیامبران می مانست، روی من خم شد، در یک گوش زمزمه کرد "رسول" و در گوش دیگر فریاد زد "رسول". کودک گریان را به مادرش داد و خطاب به او و تمام مدعوین گفت: "این هم رسول".

سکوتی که در ساکلیا حکمفرما شد، مهر تائید بر نام من گذارد. پیرمردان جام‌هایشان را سرکشیدند، با پشت دست سبیل هایشان را پاک کردند و نام مرا زیر لب تکرار کردند.

مرد کوهستان دو چیز را باید حفظ کند، یکی پاپاخش را و دیگر نامش را. همانطور که یک پاپاخ می تواند برای سری خیلی سنگین باشد، یک نام هم می تواند برای کسی زیادی باشد. بنظر میرسد که آن پیرمرد سپید مو، که سفرهای بسیار کرده و کتاب های بسیار خوانده بود، نامی پر معنا بر من گذارد.

رسول کلمه‌ای است عربی به معنای "پیغام آور" یا دقیق تر بگوئیم "نماینده". پس من آیا پیغام آور و نماینده چه کسانی هستم؟

بقیه در شماره آینده

جمهوری خلق کنگو

۱۸۸۰، برازا افسر فرانسوی پیمانی به حکام باتک تحمیل کرد که بنا به آن کنگو به تحت الحمایگی فرانسه درآمد، و از ۱۸۸۶ مستعمره فرانسه شد.

جمعیت بومی کنگو هرگز با استیلاگران فرانسوی آشتی نکردند. و در موارد متعدد برعلیه استعمارگران قیام کردند که مهمترین این قیام‌ها در سالهای ۱۹۲۴، ۱۹۲۸، و ۱۹۳۰ روی داد. جنبش رهائیبخش در سالهای پس از جنگ جهانی دوم جان تازه‌ای گرفت. در شرایط اعتلاء عمومی جنبش رهائی بخش ملی در سرتاسر آفریقا، فرانسه مجبور شد خودمختاری کنگو در چارچوب کشورهای فرانسوی را به رسمیت بشناسد. سپس در اوت ۱۹۶۰ کنگو جمهوری مستقل اعلام شد.

دولت دست نشانده آبه فولبرت یولو که به قدرت رسید، یک مشی ضد خلقی را در سیاست داخلی و خارجی دنبال میکرد و در نتیجه، نارضایتی عمومی را برانگیخت تا اینکه در اوت ۱۹۶۳ سرنگون شد. آ. ماسمبا — دبات رئیس جمهور کشور شد. دولت او سمتگیری سوسیالیستی و تحکیم بخش دولتی در اقتصاد ملی را هدف خود اعلام کرد. یک برنامه پنج ساله پیشرفت (۱۹۶۴-۱۹۶۸) [illegible]کرد و برخی از دارائیهای بیگانگان را ملی کرد. اما ناپیگیری اقدامات دولت در جهت تحقق هدفهای اعلام شده، و نیز گرایش به سوی حکومت استبدادی با نارضایتی عمومی روبرو شد، و در اوت ۱۹۶۸ ماسمبا — دبات تحت فشار نیروهای جناح چپ، به رهبری افسران ترقیخواه ارتش استعفا داد.

شورای ملی انقلاب تمام قدرت را در کشور بدست گرفت. صدر شورا، سرگرد ماریان نگوابی [illegible] ژانویه ۱۹۶۹ رئیس جمهور کشور شد. حکومت جدید سمتگیری سوسیالیستی را تایید کرد و تحکیم و گسترش بخش عمومی در اقتصاد و محدود کردن سرمایه خارجی را از اهداف خود دانست. در دسامبر ۱۹۶۹، حزب کار کنگو (CLP) تشکیل شد: و کنگو جمهوری خلق نام گرفت. کنگره فوق العاده حزب کار کنگو در اواخر سال ۱۹۷۲ تشکیل شد: برنامه جدید حزب را تصویب کرد، و آموزش مارکسیسم — لنینیسم را بمثابه راهنمای عمل خود اعلام نمود.

بنا به قانون اساسی کشور که در رفراندوم سال ۱۹۷۳ به تصویب رسید، قوه مقننه در جمهوری خلق کنگو در اختیار مجمع ملی خلق است، و شورای وزیران وظایف قوه مجریه را بعهده دارد. مقام ریاست دولت، یعنی ریاست جمهوری، خود به خود بصدر حزب کار کنگو تعلق میگیرد. به دنبال ترور ماریان نگوابی بوسیله عوامل امپریالیسم در مارس ۱۹۷۷، کمیته نظامی ۱۱ نفری حزب کار کنگو تمام قدرت دولتی را به دست گرفت. ج. یومبی — اپانگو به سمت صدر کمیته نظامی و همزمان با آن ریاست جمهوری برگزیده شد. سومین کنگره فوق العاده حزب کار کنگو، در مارس ۱۹۷۹ برگزار شد. و سرهنگ دنیس ساسو — نگوسو را به سمت صدر کمیته مرکزی حزب کار کنگو و ریاست جمهوری کشور انتخاب کرد.

کنگو یک کشور عقب مانده و کشاورزی است. کشاورزی شالوده اقتصاد کشور را تشکیل میدهد. شصت درصد جمعیت کشور در این بخش کار اشتغال دارند. سومین کنگره فوق العاده حزب کار کنگو تصمیم گرفت که پیشرفت کشاورزی به صورت اولویت اقتصادی کشور باقی بماند. فرآورده‌های کشاورزی عمده کشور عبارتند از آرد مانیوک، نیشکر، کاکائو، ذرت، بادام زمینی و قهوه. دامپروری نیز در کنگو وجود دارد. مزارع کوچک در تولید کشاورزی مسلط هستند، در حالیکه مزارع دولتی تنها ۱۵ — ۱۰ درصد تولید را در بر دارند.

صنایع عمده کشور عبارتند از صنایع چوب و معدن، که در آنها سرمایه فرانسوی هنوز فعال است. نفت نیز در سواحل اقیانوس اطلس کنگو کشف شده است. دیگر منابع معدنی جمهوری خلق کنگو عبارتند از گاز، سنگ آهن و مس، نمکهای پتاسیم و غیره. راه آهن برازاویل به بندر پوینت — نویر شریان حمل و نقل کشور است. طول شاهراههای کشور ۱۱ هزار کیلومتر است. دو فرودگاه بین المللی در جمهوری خلق کنگو وجود دارد، یکی در برازاویل و دیگری در پوینت — نویر.

جمهوری خلق کنگو با بسیاری از کشورهای جهان مناسبات تجاری فعال دارد. میزان کل تجارت خارجی کشور در سال ۱۹۷۸ بالغ به ۹۰ میلیارد فرانک آفریقائی بود. طرفهای عمده تجارت خارجی کنگو، فرانسه و سایر کشورهای جامعه اقتصادی اروپا هستند.

دولت کنگو، در عرصه بین المللی سیاست عدم تعهد و همکاری با تمام دول، صرفنظر از نظام اجتماعی آنها را، دنبال می کند. کنگو عضو سازمان وحدت آفریقا است. با امپریالیسم، استعمار نو و نژادپرستی مبارزه میکند. و از تشنج زدائی، صلح جهانی و پیشرفت اجتماعی پشتیبانی میکند. جمهوری خلق کنگو از موضع امحاء کامل و نهائی رژیمهای نژادپرست در آفریقای جنوبی حمایت بعمل میآورد.

رهبران حزب کار و دولت کنگو با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی مناسبات دوستانه‌ای دارند. دو کشور بطور فعال در مسایل بین المللی با یکدیگر همکاری میکنند و در اینگونه مسایل موضع مشترک و یکسان یا نزدیکی دارند. اظهارات رهبران حزب کار کنگو، در سومین کنگره فوق العاده حزب، درباره پشتیبانی حزب از مشی دوستی با اتحاد شوروی، و قرار مصوبه درباره همکاری با کشورهای کومکون شواهد جدیدی از افزایش همکاری میان اتحاد شوروی و جمهوری خلق کنگو میباشد.

مناسبات اقتصادی میان دو کشور افزایش می یابد. موافقتنامه کنگو — شوروی درباره همکاری علمی، فنی و تکنولوژیکی در همین سالهای اخیر امضاء شد. اتحاد شوروی کمک اقتصادی و فنی قابل توجهی به جمهوری جوان میکند. تکنسین های شوروی در ساختمان واحد متالوژی مفواتی و معادن طلای سوندا — کاکوموکا همکاری میکنند. اتحاد شوروی به کنگو برای پرورش کادرهای ملی آن کمک می کند. در سال ۱۹۷۸، بیشتر از ۹۰۰ جوان کنگوئی برنامه های گوناگون آموزشی در اتحاد شوروی گذراندند. مناسبات تجارتی میان دو کشور نیز افزایش می یابد. از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ میزان تجارت میان دو کشور چهار برابر افزایش یافت. اتحاد شوروی به کنگو ماشین و تجهیزات صنعتی میفروشد، و صادرات سنتی کنگو را خریداری می کند.